

# انجیل متی

## معرفی کتاب

انجیل متی توسط یکی از شاگردان نزدیک عیسی مسیح بنام متی نوشته شده است. متی داستان زندگی استاد خود عیسی را چند سال بعد از صعود او به آسمان نوشته است.

متی از زندگی کردن با عیسی دریافت که عیسی همان مسیح موعود است که خدا توسط انبیا در مورد آمدن او در عهد عتیق کتاب مقدس به تکرار خبر داده بود. متی دریافت که خدا به وعده‌های که در عهد عتیق نموده بود، با آمدن عیسی مسیح، وفا نموده است.

متی در آغاز با بیان شجره‌نامه عیسی از زمانهٔ خود به گذشته‌ها بر می‌گردد. با ذکر شجره‌نامه عیسی او نشان می‌دهد که عیسی از لحاظ نسب به ابراهیم و داود می‌رسد، زیرا خدا وعده نموده بود که مسیح موعود از نسل آنها به دنیا خواهد آمد.

متی در این انجیل، به یکی از موعظه‌های مشهور عیسی که بنام موعظه سرکوه یاد می‌شود، می‌پردازد. او از تعالیم و معجزات عیسی ذکر می‌کند و در اخیر از مصلوب شدن و رستاخیز استاد خود، سخن می‌گوید.

متی توسط این انجیل عیسی را که حقیقتاً مسیح موعود است و مطابق به پیشگویی‌ها برای نجات همه انسانها به زمین آمد، به ما معرفی می‌کند. با خواندن انجیل متی می‌توان عیسی را بهتر شناخت و به او اعتماد کرد.

## فهرست موضوعها:

- شجره‌نامه و تولد عیسی مسیح: فصل ۱ - ۲
- رسالت یحیای تعمید دهنده: فصل ۳: ۱ - ۱۲
- تعمید و آزمایش‌های عیسی: فصل ۳: ۱۳ - ۴: ۱۱
- خدمات عمومی عیسی در جلیل: فصل ۴: ۱۲ - ۳۵: ۱۸
- از جلیل تا اورشلیم: فصل ۱۹ - ۲۰
- هفتة آخر در اورشلیم و اطراف آن: فصل ۲۱ - ۲۷
- رستاخیز و ظهور عیسی: فصل ۲۸

## شجره‌نامه عیسی مسیح

(همچنین در لوقا ۲۳: ۳ - ۳۸)

۱ شجره‌نامه عیسی مسیح، پسر داود، پسر ابراهیم:

۲ ابراهیم پدر اسحاق بود و اسحاق پدر یعقوب و یعقوب پدر یهودا و برادران او بود.<sup>۳</sup> و یهودا پدر فاریز و زرّاح (از تamar) و فاریز پدر حِزرون و حِزرون پدر ارام<sup>۴</sup> و ارام پدر عمناداب و عمناداب پدر نحشون و نحشون پدر شَلمون<sup>۵</sup> و شَلمون پدر بوعز (از راحاب) و بوعز پدر عُبید (از روت) و عُبید پدر یسی<sup>۶</sup> و یسی پدر داود پادشاه بود.

داود پدر سلیمان بود (از همسر اوریا)<sup>۷</sup> و سلیمان پدر رِحْبَعَام و رِحْبَعَام پدر آبیا و آبیا پدر آسا و آسا پدر یهوشافاط و یهوشافاط پدر یُورام و یُورام پدر عُزیا<sup>۹</sup> و عُزیا پدر یوتام و یوتام پدر آحاز و آحاز پدر حزقيا<sup>۱۰</sup> و حزقيا پدر منسى و منسى پدر آمون و آمون پدر یوشیاه بود<sup>۱۱</sup> و یوشیاه پدر یکُنیا و برادران او بود. در این زمان یهودیان به بابل تبعید شدند.

۱۲ پس از تبعید یهودیان به بابل یکُنیا پدر سِلْتَنی ئیل شد و سِلْتَنی ئیل پدر زِرْبِابل<sup>۱۳</sup> و زَرُو بابل پدر آبیهود و آبیهود پدر ایلیاقیم و ایلیاقیم پدر عازور<sup>۱۴</sup> و عازور پدر صادوق و صادوق پدر

یا کین و یا کین پدر ایلیهود<sup>۱۵</sup> و ایلیهود پدر ایلعاڑ و ایلعاڑ پدر مَتَان و مَتَان پدر یعقوب<sup>۱۶</sup> و یعقوب پدر یوسف شوهر مریم بود و مریم عیسی ملقب به مسیح را به دنیا آورد.

به این ترتیب از ابراهیم تا داود چهارده نسل، و از داود تا تبعید یهودیان به بابل چهارده نسل و از زمان تبعید تا مسیح چهارده نسل است.

## تولد عیسی

(همچنین در لوقا ۱:۲ - ۷)

تولد عیسی مسیح چنین بود: مریم، مادر عیسی، که نامزد یوسف بود، پیش از آنکه به خانه شوهر برود از روح القدس حامله دیده شد.<sup>۱۹</sup> یوسف که مرد نیکوکاری بود و نمی خواست مریم را در پیش مردم رسوا کند، تصمیم گرفت مخفیانه از او جدا شود.<sup>۲۰</sup> یوسف هنوز در این فکر بود، که فرشته خداوند در خواب به او ظاهر شد و گفت: «ای یوسف پسر داود، از بردن مریم به خانه خود نترس. زیرا آنچه در رَحِم اوست از روح القدس است.<sup>۲۱</sup> او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی (یشوعه) خواهی نامید؛ زیرا او قوم خود را از گناهان شان رهایی خواهد داد.»

این همه واقع شد تا آنچه خداوند به وسیله نبی اعلام فرموده بود به انجام رسد:<sup>۲۳</sup> «دخلت پاکدامن حامله شده پسری خواهد زایید که عِمانوئیل - یعنی خدا با ما - خوانده خواهد شد.»

یوسف از خواب بیدار شد و مطابق امر فرشته خداوند عمل نمود و مریم را به خانه خود آورد.<sup>۲۴</sup> اما تا زمانی که مریم پسر خود را به دنیا نیاورد با او همبستر نشد و کودک را عیسی نام نهاد.<sup>۲۵</sup>

## آمدن ستاره‌شناسان

۱ عیسی در ایام زمامداری هیرودیس پادشاه، در بیت لِحِم یهودیه تولد یافت. پس از تولد او ستاره‌شناسان از مشرق زمین به اورشلیم آمدند<sup>۲</sup> پرسیدند: «پادشاه نوزاد یهودیان کجاست؟ ما

طلوع ستاره او را دیده و برای پرستش او آمده‌ایم.»<sup>۳</sup> وقتی هیرودیس پادشاه این را شنید، بسیار پریشان شد و تمام مردم اورشلیم نیز به تشویش افتادند.<sup>۴</sup> او جلسه‌ای با شرکت سران کاهنان و علمای دین قوم یهود تشکیل داد و درباره محل تولد مسیح و عده شده از ایشان پرسید.<sup>۵</sup> آن‌ها جواب دادند: «در بیت لِحِم یهودیه، زیرا در نوشته‌های انبیا چنین آمده است:

<sup>۶</sup> ای بیت لِحِم، در سرزمین یهودیه، تو به هیچ وجه از دیگر فرمانروایان یهودا کمتر نیستی، زیرا از تو پیشوائی ظهور خواهد کرد که قوم من اسرائیل را رهبری خواهد نمود.»

آنگاه هیرودیس از ستاره‌شناسان خواست بطور خصوصی با او ملاقات کنند و به این ترتیب از وقت دقیق ظهور ستاره آگاه شد.<sup>۷</sup> و بعد از آن آن‌ها را به بیت لِحِم فرستاده گفت: «بروید و با دقت به دنبال آن کودک بگردید و همین که او را یافتید به من خبر دهید تا من هم بیایم و او را پرستش نمایم.»<sup>۸</sup> آنها بنا به فرمان پادشاه حرکت کردند و ستاره‌ای که طلوعش را دیده بودند پیشاپیش آنها می‌رفت تا در بالای مکانی که کودک در آن بود توقف کرد.<sup>۹</sup> وقتی ستاره را دیدند، بی‌نهایت خوشحال شدند.<sup>۱۰</sup> پس به آن خانه داخل شدند و کودک را با مادرش مریم دیده و به روی در افتاده او را پرستش کردند. آنگاه صندوق‌های خود را باز کردند و هدایایی شامل طلا و گنجینه و مُربه او تقدیم نمودند.<sup>۱۱</sup> چون در عالم خواب به آنها گفته شد، که به نزد هیرودیس باز نگرددند، از راهی دیگر به وطن خود برگشتند.

## 弗رار به مصر

<sup>۱۲</sup> پس از رفتن آنها فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بگیر و به مصر فرار کن و تا وقتی که به تو می‌گوییم در آنجا بمان، زیرا هیرودیس می‌خواهد کودک را پیدا کند و به قتل برساند.»<sup>۱۳</sup> پس یوسف برخاست و مادر و طفل را گرفته در همان شب عازم مصر شد.<sup>۱۴</sup> و تا وقت مرگ هیرودیس در آنجا ماند و به این وسیله سخنی که خداوند به زبان نبی فرموده بود، تمام شد که: «پسر خود را از مصر فرا خواندم.»

# قتل عام اطفال

وقتی هیرودیس متوجه شد که ستاره شناسان او را فریب داده‌اند بسیار غضبناک شد و فرمان قتل عام پسران دو ساله و کمتر را در بیت لحم و تمام اطراف آن مطابق تاریخی که از ستاره شناسان جویا شده بود صادر کرد.<sup>۱۷</sup> به این ترتیب کلماتی که به وسیله ارمیای پیامبر بیان شده بود به حقیقت پیوست:

<sup>۱۸</sup> «صدایی در رامه به گوش رسید. صدای گریه و ماتم بزرگ. راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کرد و تسلی نمی‌پذیرفت زیرا آنها از بین رفته‌اند.»

## بازگشت از مصر

<sup>۱۹</sup> پس از مرگ هیرودیس، فرشته خداوند در مصر در عالم خواب به یوسف ظاهر شده<sup>۲۰</sup> به او گفت: «برخیز و کودک و مادرش را بگیر و به سرزمین اسرائیل روانه شو زیرا آن کسانی که قصد جان کودک را داشتند مرده‌اند.» <sup>۲۱</sup> پس او برخاسته کودک و مادرش را گرفت و به سرزمین اسرائیل برگشت. <sup>۲۲</sup> ولی وقتی شنید که آرکلانوس به جای پدر خود هیرودیس در یهودیه به فرمانروائی رسیده است، ترسید که به آنجا برود و چون در خواب به او وحی رسید، به سرزمین جلیل رفت<sup>۲۳</sup> و در آنجا در شهری به نام ناصره ساکن شد. بدین طریق پیشگوئی پیغمبران که گفته بودند: «او ناصری خوانده خواهد شد» تمام شد.

## موعظهٔ یحیای تعمیددهنده

(همچنین در مرقس ۱:۱-۸؛ لوقا ۱:۳-۱۸ و یوحنا ۱۹:۱-۲۸)

<sup>۳۱</sup> در آن زمان یحیای تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و تعلیم داده می‌گفت: <sup>۳۲</sup> «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمانی نزدیک است.» <sup>۳۳</sup> یحیی همان کسی است که اشعیای نبی دربارهٔ او

«مردی در بیابان فریاد می‌زند: راه را برای خداوند آماده سازید و مسیر او را هموار سازید.»

لباس یحیی از پشم شتر بود و کمربندی چرمی به کمر داشت و خوراکش ملخ و عسل صحرایی بود.<sup>۵</sup> مردم از اورشلیم و تمام یهودیه و نواحی دریای اردن پیش او می‌آمدند<sup>۶</sup> و به گناهان خود اعتراض می‌کردند و به دست او در دریای اردن تعمید می‌گرفتند.

وقتی یحیی دید بسیاری از پیروان فرقه‌های فریسی و صدوقی برای تعمید آمده‌اند به آنها گفت:  
 «ای مارها چه کسی شما را آگاه کرد تا از غصب آینده بگریزید؟<sup>۷</sup> پس اعمالی را که شایسته توبه باشد انجام دهید.<sup>۸</sup> در این فکر نباشید که پدری مانند ابراهیم دارید. بدانید که خدا قادر است از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندانی بیافریند.<sup>۹</sup> اکنون تیشه بر ریشه درختان گذاشته شده و هر درختی که میوه خوب به بار نیاورد ببریده و در آتش افگنده خواهد شد.<sup>۱۰</sup> من شما را در آب تعمید می‌دهم و این تعمید نشانه توبه شماست ولی کسی که بعد از من می‌آید از من تواناتر است و من لایق آن نیستم که حتی نعلین او را بردارم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.<sup>۱۱</sup> او شاخی خود را در دست گرفته و خرمن خود را پاک خواهد کرد. گندم را در انبار جمع می‌کند، ولی کاه را در آتش خاموش نشدنی خواهد سوزانید.»

## تعمید عیسی

(همچنین در مرقس ۹:۱-۱۱ و لوقا ۳:۲۱-۲۲)

در آن وقت عیسی از جلیل به دریای اردن پیش یحیی آمد تا به دست او تعمید گیرد.<sup>۱۲</sup> یحیی کوشش کرد عیسی از این کار بگذرد و گفت: «آیا تو پیش من می‌آئی؟ من احتیاج دارم به دست تو تعمید بگیرم.»<sup>۱۳</sup> عیسی در جواب گفت: «بگذار فعلًاً اینطور باشد، زیرا به این وسیله احکام شریعت را به جا خواهیم آورد.» پس یحیی قبول کرد.<sup>۱۴</sup> عیسی پس از تعمید، فوراً از آب بیرون آمد. آنگاه آسمان باز شد و او روح خدا را دید که مانند کبوتری نازل شده به سوی او

می آید.<sup>۱۷</sup> و صدایی از آسمان شنیده شد که می گفت: «این است پسر عزیز من که از او خوش هستم.»

## آزمایش‌های سه‌گانه

(همچنین در مرقس ۱۲:۱ - ۱۳:۴ و لوقا ۱:۴ - ۱۳)

<sup>۱</sup> آنگاه روح خدا عیسی را به بیابان بُرد تا شیطان او را در مقابل وسوسه‌ها امتحان کند.  
<sup>۲</sup> عیسی چهل شب‌هه روز، روزه گرفت و آخر گرسنه شد.<sup>۳</sup> در آن وقت وسوسه کننده به او نزدیک شده گفت: «اگر تو پسر خدا هستی بگو این سنگ‌ها نان بشود.»<sup>۴</sup> عیسی در جواب گفت: «نوشته شده است: زندگی انسان فقط بسته به نان نیست، بلکه به هر کلمه‌ای که خدا می‌فرماید.»<sup>۵</sup> آنگاه شیطان او را به بیت المقدس برده بر روی بام عبادتگاه، قرار داد<sup>۶</sup> و به او گفت: «اگر تو پسر خدا هستی خود را از اینجا به پایین بینداز زیرا نوشته شده است: او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد و آنها تو را بر روی دست خواهند برد مبادا پایت به سنگی بخورد.»<sup>۷</sup> عیسی جواب داد: «همچنین نوشته شده است: خداوند، خدای خود را امتحان نکن.»<sup>۸</sup> بار دیگر شیطان او را بر بالای کوه بسیار بلندی برد و تمامی ممالک جهان و شکوه و جلال آن‌ها را به او نشان داد<sup>۹</sup> و گفت: «اگر پیش من سجده کنی و مرا بپرستی، همه اینها را به تو خواهم داد.»<sup>۱۰</sup> عیسی به او فرمود: «دور شو، ای شیطان، نوشته شده است: باید خداوند، خدای خود را بپرستی و فقط او را خدمت نمایی.»

<sup>۱۱</sup> آنگاه شیطان عیسی را ترک نمود و فرشتگان آمده او را خدمت کردند.

## شروع کار عیسی در جلیل

(همچنین در مرقس ۱۴:۱ - ۱۵:۱ و لوقا ۱۴:۴ - ۱۵)

<sup>۱۲</sup> وقتی عیسی شنید که یحیی توقیف شده است به ولایت جلیل رفت.<sup>۱۳</sup> ولی در شهر ناصره

نماند، بلکه به کپرناحوم که در کنار بحیره جلیل و در ناحیه زبولون و نفتالی واقع است رفت و در آنجا پایید.<sup>۱۴</sup> و به این صورت سخنان اشعیای نبی تمام شد که می فرماید:

<sup>۱۵</sup> «زبولون و نفتالی، سرزمین هایی که طرف بحیره و آن سوی اردن هستند. جلیل در قسمت بیگانگان.<sup>۱۶</sup> قومی که در تاریکی به سر می برنند نور عظیمی خواهند دید و بر آنها که در سایه مرگ ساکنند نوری خواهد درخشید.»

<sup>۱۷</sup> عیسی از آن روز به اعلام پیام خود پرداخت و گفت: «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمانی نزدیک است.»

## دعوت چهار ماهیگیر

(همچنین در مرقس ۱۶:۱ - ۲۰ و لوقا ۱:۵ - ۱۱)

<sup>۱۸</sup> وقتی عیسی در لب بحیره جلیل قدم می زد دو برادر یعنی شمعون ملقب به پترس و برادرش اندریاس را دید که تور به دریا می انداختند زیرا آنها ماهیگیر بودند.<sup>۱۹</sup> عیسی به ایشان فرمود: «دنبال من بیایید تا شما را صیاد مردم بسازم.»<sup>۲۰</sup> آن دو نفر فوراً تورهای خود را گذاشته به دنبال او رفتند.

<sup>۲۱</sup> عیسی از آنجا قدری پیشتر رفت و دو برادر دیگر یعنی یعقوب پسر زیدی و برادرش یوحنا را دید که با پدر خود زیدی در کشتی نشسته مشغول آماده کردن تورهای خود بودند. عیسی آنها را پیش خود خواست<sup>۲۲</sup> و آنها فوراً کشتی و پدر خود را ترک کرده به دنبال او رفتند.

## تعالیم و خدمات عیسی

(همچنین در لوقا ۱۷:۶ - ۱۹)

<sup>۲۳</sup> عیسی در تمام جلیل می گشت، در کنیسه های آنها تعلیم می داد و مژده پادشاهی خدا را اعلام

می‌کرد و بیماری‌ها و ناخوشی‌های مردم را شفا می‌بخشید.<sup>۲۴</sup> او در تمام سوریه شهرت یافت و تمام کسانی را که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و میرگی‌داران و شلان را نزد او می‌آوردند و او آنها را شفا می‌بخشید.<sup>۲۵</sup> جمعیت زیادی نیز از جلیل و دکاپولس، از اورشلیم و یهودیه و از آن سوی اردن به دنبال او روانه شدند.

## موقعه سرکوه

**۵** وقتی عیسیٰ جمعیت زیادی را دید، به بالای کوهی رفت و در آنجا نشست و شاگردانش به نزد او آمدند<sup>۶</sup> و او دهان خود را باز کرده به آنها چنین تعلیم داد:

## خوشبختی واقعی

(همچنین در لوقا ۲۰:۶ – ۲۳)

<sup>۷</sup> «خواشا بحال کسانی که از فقر روحانی خود آگاهند، زیرا پادشاهی آسمانی از ایشان است.

<sup>۸</sup> خواشا بحال ماتم‌زدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

<sup>۹</sup> خواشا بحال فروتنان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

<sup>۱۰</sup> خواشا بحال کسانی که گرسنه و تشنئه عدالت هستند، زیرا ایشان سیر خواهند شد.

<sup>۱۱</sup> خواشا بحال رحم‌کنندگان، زیرا ایشان رحمت خواهند یافت.

<sup>۱۲</sup> خواشا بحال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

<sup>۱۳</sup> خواشا بحال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان فرزندان خدا خوانده خواهند شد.

<sup>۱۰</sup> خوش بحال کسانی که در راه عدالت جفا می‌بینند، زیرا پادشاهی آسمانی از ایشان است.

<sup>۱۱</sup> خوش حال باشد اگر به خاطر من شما را خوار می‌سازند و جفا می‌رسانند و به ناحق هرگونه تهمت به شما می‌زنند.<sup>۱۲</sup> خوشحال باشد و بسیار خوشی کنید، زیرا اجر شما در آسمان بزرگ است، چون همینطور به انبیای پیش از شما نیز جفا می‌رسانیدند.

## نمک و نور

(همچنین در مرقس ۵:۹ و لوقا ۳۴:۳۵-۳۶)

<sup>۱۳</sup> شما نمک دنیا هستید ولی هرگاه نمک مزء خود را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را باز دیگر نمکین ساخت؟ دیگر مصرفی ندارد، جز آنکه بیرون ریخته پایمال مردم شود.

<sup>۱۴</sup> شما نور دنیا هستید. نمی‌توان شهری را که بر کوهی ساخته شده است، پنهان کرد.<sup>۱۵</sup> هیچ کس چراغ روشن نمی‌کند که آن را زیر سرپوش بگذارد، بلکه آن را بر چراغدان قرار می‌دهد تا به تمام ساکنان خانه نور دهد.<sup>۱۶</sup> پس بگذارید نور شما همینطور در برابر مردم بدرخشد تا کارهای نیک شما را ببینند و پدر آسمانی شما را تمجید نمایند.

## شریعت

<sup>۱۷</sup> فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشه‌های انبیا را منسوخ و باطل نمایم. نیامده‌ام تا منسوخ کنم، بلکه تا آن‌ها را تمام کنم.<sup>۱۸</sup> بیقین بدانید که تا آسمان و زمین بر جای هستند، هیچ حرف و نقطه‌ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن تمام شود.<sup>۱۹</sup> پس هرگاه کسی حتی کوچکترین احکام شریعت را بشکند و به دیگران چنین تعلیم دهد در پادشاهی آسمانی پست‌ترین آدم شمرده خواهد شد. حال آنکه هر کس شریعت را اجرا کند و به دیگران نیز چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمانی بزرگ خوانده خواهد شد.<sup>۲۰</sup> بدانید که تا عدالت شما از عدالت معلمان شریعت و پیروان فرقهٔ فریسی بیشتر نباشد، به داخل پادشاهی آسمانی نخواهید شد.

## خشم و غضب

۲۱ شنیده اید که در قدیم به مردم گفته شد: «قتل نکن و هر کس مرتکب قتل شود ملامت خواهد شد.» ۲۲ اما من به شما می گویم: هر کس نسبت به برادر خود عصبانی شود، ملامت خواهد شد و هر که برادر خود را «ابله» بخواند، به محکمه بردۀ خواهد شد و اگر او را «احمق» بخواند مستوجب آتش جهنم خواهد بود. ۲۳ پس اگر هدیه خود را به قربانگاه ببری و در آنجا به خاطر بیاوری که برادرت از تو شکایتی دارد، ۲۴ هدیه خود را پیش قربانگاه بگذار و اول برو با برادر خود آشتب کن و آنگاه برگرد و هدیه خویش را تقدیم کن.

۲۵ با مدعی خود وقتی که هنوز در راه محکمه هستی صلح نما مبادا آن مدعی تو را به دست قاضی بسپارد و قاضی تو را به دست عسکر بدده و به زندان بیفتی. ۲۶ به راستی به شما می گوییم تا پول آخر جیب خود را خرج نکرده باشی، بیرون نخواهی آمد.

## زن

۲۷ شنیده اید که گفته شده است: «زنا نکن.» ۲۸ اما من به شما می گویم: هرگاه مردی از روی شهوت به زنی ببیند در دل خود با او زنا کرده است. ۲۹ پس اگر چشم راست تو باعث گمراهی تو می شود، آن را بکش و دورانداز؛ زیرا بهتر است که عضوی از بدن خود را از دست بدھی تا اینکه با تمام بدن به جهنم افگنده شوی. ۳۰ اگر دست راست تو را گمراه می سازد، آن را ببر و دورانداز؛ زیرا بهتر است که عضوی از بدن خود را از دست بدھی تا اینکه با تمام بدن به جهنم بیفتی.

## طلاق

(همچنین در متی ۹:۱۹؛ مرقس ۱۰:۱۱-۱۲ و لوقا ۱۶:۱۸)

۳۱ همچنین گفته شده است: «هر مردی که زن خود را طلاق دهد، باید طلاقنامه‌ای به او بدهد.»

<sup>۳۲</sup>اما من به شما می‌گویم: هر کسی که زن خود را جز به علت زنا طلاق دهد، او را به زناکاری می‌کشاند و هر کس با چنین زنی ازدواج نماید، زنا می‌کند.

## سوگند خوردن

<sup>۳۳</sup>همچنین شنیده‌اید که در قدیم به مردم گفته شد: «قسم دروغ نخور و به هر سوگندی که به نام خداوند یاد کرده‌ای عمل نما.» <sup>۳۴</sup>اما من می‌گویم: به هیچ وجه قسم یاد نکن، نه به آسمان زیرا که عرش خدا است، <sup>۳۵</sup>نه به زمین زیرا که پای انداز اوست، نه به اورشلیم زیرا که شهر آن پادشاه بزرگ است <sup>۳۶</sup> و نه به سر خود، زیرا قادر نیستی موبی از آن را سیاه یا سفید کنی. <sup>۳۷</sup>پس سخن شما فقط بله یا نه باشد. زیاده براین از شیطان است.

## انتقام

(همچنین در لوقا ۲۹:۶ – ۳۰)

<sup>۳۸</sup>شنیده‌اید که گفته شده است: «چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان.» <sup>۳۹</sup>اما من به شما می‌گویم: به کسی که به تو بدی می‌کند بدی نکن و اگر کسی بر گونه راست تو سیلی می‌زند، گونه دیگر خود را بطرف او بگردان. <sup>۴۰</sup>هرگاه کسی تو را برای گرفتن پیراهنت به محکمه بکشاند، کرتی خود را هم به او ببخش. <sup>۴۱</sup>هرگاه شخصی تو را به پیمودن یک کیلومتر راه مجبور نماید دو کیلومتر با او برو. <sup>۴۲</sup>به کسی که از تو چیزی می‌خواهد ببخش و از کسی که تقاضای قرض می‌کند، روی نگردن.

## مهربانی با دشمنان

(همچنین در لوقا ۲۷:۶ – ۲۸ و ۳۲ – ۳۶)

<sup>۴۳</sup>شنیده‌اید که گفته شده است: «همسایه خود را دوست بدار و با دشمن خویش دشمنی کن.» <sup>۴۴</sup>اما من به شما می‌گویم: دشمنان خود را دوست بدارید و برای کسانی که به شما جفا می‌رسانند

دعا کنید.<sup>۴۵</sup> به این وسیله شما فرزندان پدر آسمانی خود خواهید شد، چون آفتاب او بر بدان و نیکان یک قسم می‌تابد و باران او بر درستکاران و بدکاران یک قسم می‌بارد.<sup>۴۶</sup> اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند، چه اجری دارید؟ مگر جزیه‌گیران و سودخواران همین کار را نمی‌کنند؟<sup>۴۷</sup> اگر فقط به دوستان خود سلام کنید چه کار فوق العاده‌ای کرده‌اید؟ مگر بی‌دینان همین کار را نمی‌کنند؟<sup>۴۸</sup> پس شما کامل باشید همانطور که پدر آسمانی شما کامل است.

## صدقه دادن

<sup>۱</sup> ۶ هوشیار باشید که کارهای نیک خود را برای جلب توجه مردم پیش چشم دیگران انجام ندهید زیرا اگر چنین کنید، هیچ اجری نزد پدر آسمانی خود ندارید.<sup>۲</sup> پس هرگاه صدقه می‌دهی آن را با دهل و سُرنا اعلام نکن، چنانکه منافقان در کنیسه‌ها و سرکها می‌کنند تا مورد ستایش مردم قرار بگیرند. بیقین بدانید که آنها اجر خود را یافته‌اند!<sup>۳</sup> و اما تو، هرگاه صدقه می‌دهی نگذار دست چپ تو از آنچه دست راست می‌کند آگاه شود.<sup>۴</sup> از صدقه دادن تو کسی باخبر نشود و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست اجر تو را خواهد داد.

## دعا

(همچنین در لوقا ۱۱:۲ - ۱۱:۴)

وقتی دعا می‌کنید مانند منافقان نباشید. آنها دوست دارند در کنیسه‌ها و گوشه‌های سرکها باشیستند و دعا بخوانند تا مردم آنها را ببینند. یقین بدانید که آنها اجر خود را یافته‌اند!<sup>۵</sup> هرگاه تو دعا می‌کنی به اندرون خانه خود برو، در را ببند و در خلوت، در حضور پدر نادیده خود دعا کن و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست اجر تو را خواهد داد.<sup>۶</sup> در وقت دعا مانند دیگران وردهای باطل را تکرار نکنید، آنها گمان می‌کنند با تکرار زیاد، دعای شان مستجاب

می شود.<sup>۹</sup> پس مثل ایشان نباشد زیرا پدر شما احتیاجات شما را پیش از آنکه از او بخواهد می داند.<sup>۱۰</sup> پس شما اینطور دعا کنید: «ای پدر آسمانی ما، نام تو مقدس باد. پادشاهی تو بیاید. اراده تو همانطور که در آسمان اجرا می شود، در زمین نیز اجرا شود.<sup>۱۱</sup> نان روزانه ما را امروز به ما بده.<sup>۱۲</sup> خطایای ما را ببخش، چنانکه ما نیز کسانی را که به ما خطا کرده اند می بخشیم.<sup>۱۳</sup> ما را از وسوسه ها دور نگه دار و از شریر رهایی ده، زیرا پادشاهی و قدرت و جلال تا ابد الآباد از تو است. آمين.»

چون اگر شما خطایای دیگران را ببخشید پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید.<sup>۱۴</sup> اما اگر شما مردم را نبخشید پدر آسمانی شما نیز خطایای شما را نخواهد بخشید.

## روزه

وقتی روزه می گیرید مانند منافقان، خود را افسرده نشان ندهید. آنها چهره های خود را تغییر می دهند تا روزه دار بودن خود را به رُخ دیگران بکشند. بیقین بدانید که آنها اجر خود را یافته اند!<sup>۱۵</sup> اما تو وقتی روزه می گیری، سرت را چرب کن و صورت خود را بشوی<sup>۱۶</sup> تا مردم از روزه تو با خبر نشوند، بلکه فقط پدر تو که در نهان است آن را بداند و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست اجر تو را خواهد داد.

## گنج آسمانی

(همچنین در لوقا ۱۲: ۴۳ – ۴۴)

گنج های خود را بر روی زمین، جایی که کُویه و زنگ به آن زیان می رساند و دزدان نقب زده آن را می دزدند، ذخیره نکنید.<sup>۱۷</sup> بلکه گنج های خود را در عالم بالا، یعنی در جایی که کُویه و زنگ به آن آسیبی نمی رسانند و دزدان نقب نمی زند و آن را نمی دزدند، ذخیره کنید.<sup>۱۸</sup> زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

## چراغ بدن

(همچنین در لوقا ۱۱:۳۶ - ۳۴)

۲۲ چراغ بدن، چشم است. اگر چشم تو سالم باشد، تمام وجودت روشن است<sup>۲۳</sup> اما اگر چشم تو سالم نباشد تمام وجودت در تاریکی خواهد بود. پس اگر آن نوری که در تو است ظلمت باشد، آن چه ظلمت بزرگی خواهد بود!

## خدا و دارایی

(همچنین در لوقا ۱۳:۱۶ و ۲۲:۱۲ - ۳۱)

۲۴ هیچ کس نمی‌تواند بندۀ دو ارباب باشد چون یا از اولی بدش می‌آید و دومی را دوست دارد و یا به اولی ارادت پیدا می‌کند و دومی را حقیر می‌شمارد. شما نمی‌توانید هم بندۀ خدا باشید و هم در بند مال.

۲۵ بنابر این به شما می‌گوییم: برای زندگی خود تشویش نکنید، که چه بخورید و یا چه بنوشید و نه برای بدن خود که چه بپوشید، زیرا زندگی از غذا و بدن از لباس مهمتر است.<sup>۲۶</sup> پرندگان را ببینید: آن‌ها نه می‌کارند، نه درو می‌کنند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند، ولی پدر آسمانی شما روزی آن‌ها را می‌دهد. مگر ارزش شما به مراتب از آن‌ها بیشتر نیست؟<sup>۲۷</sup> کدام یک از شما می‌تواند با نگرانی ساعتی به عمر خود بیافزاید؟

۲۸ چرا برای لباس تشویش می‌کنید؟ سوسن‌های صحرا را ببینید چگونه نمو می‌کنند، آن‌ها نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند.<sup>۲۹</sup> ولی بدانید که حتی سلیمان هم با آن همه حشمت و جلال مثل یکی از آن‌ها آراسته نشد.<sup>۳۰</sup> پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا به تنور ریخته می‌شود این طور می‌آراید، آیا شما را، ای کم‌ایمانان، به مراتب بهتر نخواهد پوشانید!<sup>۳۱</sup> پس پریشان نباشید و نگویید: «چه بخوریم؟»، «چه بنوشیم؟» و یا «چه بپوشیم؟»<sup>۳۲</sup> تمام

ملتهای دنیا برای به دست آوردن این چیزها تلاش می‌کنند، اما پدر آسمانی شما می‌داند که شما به همه این چیزها احتیاج دارید.<sup>۳۳</sup> اول پادشاهی خدا و عدالت او را بطلبید، و همه این چیزها نیز به شما داده خواهد شد.<sup>۳۴</sup> پس نگران فردا نباشید، نگرانی فردا برای فرداست و بدی امروز برای امروز کافی است.

## قضاؤت دربارهٔ دیگران

(همچنین در لوقا ۳۷:۶ - ۴۱ و ۴۲ - ۴۳)

۷<sup>۱</sup> دیگران را بد نگویید تا شما را بد نگویند.<sup>۲</sup> همانطور که شما دیگران را ملامت می‌کنید خود تان نیز ملامت خواهید شد. با هر پیمانه‌ای که به دیگران بدھید، با همان پیمانه عوض خواهید گرفت.<sup>۳</sup> چرا پُر کاهی را که در چشم برادرت هست می‌بینی، ولی در فکر چوب بزرگی که در چشم خود داری نیستی؟<sup>۴</sup> یا چگونه جرأت می‌کنی به برادر خود بگویی: «اجازه بده پُر کاه را از چشمت بیرون آورم» حال آنکه خودت چوب بزرگی در چشم داری.<sup>۵</sup> ای منافق، اول آن چوب بزرگ را از چشم خود بیرون بیاور و آنگاه درست خواهی دید که پُر کاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری.

آنچه مقدس است به سگان ندهید و مرواریدهای خود را پیش خوک‌ها نریزید. مبادا آن‌ها را زیر پا لگدمال کنند و برگشته شما را بدَرنند.

## خواستن، جستجو کردن و کوبیدن

(همچنین در لوقا ۹:۱۱ - ۱۳)

۸<sup>۱</sup> بخواهید، به شما داده خواهد شد. بجویید، پیدا خواهید کرد. بکویید، در به روی تان باز خواهد شد.<sup>۲</sup> چون هر که بخواهد به دست می‌آورد و هر که بجوید پیدا می‌کند و هر که بکوید، در برویش باز می‌شود.<sup>۳</sup> آیا کسی در میان شما هست که وقتی پرسش از او نان بخواهد، سنگی به او

بدهد؟<sup>۱۰</sup> و یا وقتی ماهی می‌خواهد ماری در دستش بگذارد؟<sup>۱۱</sup> پس اگر شما که انسان‌های گناهکاری هستید، می‌دانید چگونه باید چیزهای خوب را به فرزندان خود بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما چیزهای نیکو را به آنهای که از او تقاضا می‌کنند عطا خواهد فرمود!

<sup>۱۲</sup> با دیگران همانطور رفتار کنید که می‌خواهید آن‌ها با شما رفتار کنند. این است خلاصه تورات و نوشه‌های انبیا.

## راه زندگی

(همچنین در لوقا ۱۴:۲۴)

<sup>۱۳</sup> از دروازه تنگ داخل شوید، زیرا دروازه‌ای که بزرگ و راهی که وسیع است به هلاکت منتهی می‌شود و کسانی که این راه را می‌پیمایند، بسیارند.<sup>۱۴</sup> اما دروازه‌ای که به زندگی منتهی می‌شود تنگ و راهش مشکل است و یابندگان آن هم، کم هستند.

## درخت و میوه آن

(همچنین در لوقا ۴۳:۶ – ۴۴)

<sup>۱۵</sup> از انبیای دروغین احتیاط کنید که در لباس میش به نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگان درنده‌اند.<sup>۱۶</sup> آنها را از اعمال شان خواهید شناخت. آیا می‌توان از بوته خار انگور و از خارین انجیر چید؟<sup>۱۷</sup> همینطور درخت خوب میوه نیکو ببار می‌آورد و درخت بد میوه بد.<sup>۱۸</sup> درخت نیکو نمی‌تواند میوه بد ببار آورد و نه درخت بد میوه نیکو.<sup>۱۹</sup> درختی که میوه خوب ببار نیاورد آن را می‌برند و در آتش می‌اندازند.<sup>۲۰</sup> بنابر این شما آن‌ها را از میوه‌های شان خواهید شناخت.

## شما را نمی‌شناسم

(همچنین در لوقا ۲۵:۱۳ – ۲۷)

<sup>۲۱</sup> نه هرکس که مرا «خداوندا، خداوندا» خطاب کند داخل پادشاهی آسمانی می‌شود، بلکه کسی که اراده پدر آسمانی مرا به انجام برساند.<sup>۲۲</sup> وقتی آن روز برسد بسیاری به من خواهند گفت: «خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوّت نکردیم و به نام تو سخن نگفتیم؟ آیا با ذکر نام تو ارواح ناپاک را بیرون نراندیم؟ و به نام تو معجزات بسیار نکردیم؟»<sup>۲۳</sup> آنگاه واضعاً به آنها خواهم گفت: «من هرگز شما را نمی‌شناسم. از من دور شوید، ای بدکاران.»

## دو خانه

(همچنین در لوقا ۴۷:۶ – ۴۹)

<sup>۲۴</sup> پس کسی که سخنان مرا می‌شنود و به آن‌ها عمل می‌کند، مانند شخص دانا بی است که خانه خود را بر سنگ ساخت.<sup>۲۵</sup> باران بارید، سیل جاری شد و باد وزیده بر آن خانه زورآور گردید، اما آن خانه خراب نشد زیرا تهداب آن بر روی سنگ بود.<sup>۲۶</sup> اما هر که سخنان مرا بشنو و به آن‌ها عمل نکند مانند شخص نادانی است که خانه خود را بر روی ریگ ساخت.<sup>۲۷</sup> باران بارید، سیل جاری شد و باد وزیده به آن خانه زورآور گردید و آن خانه ویران شد و چه خرابی بزرگی بود!»

<sup>۲۸</sup> وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید مردم از تعالیم او حیران شدند<sup>۲۹</sup> زیرا او بر خلاف روش علمای دین، با اختیار و قدرت به آنها تعلیم می‌داد.

## شفای جذامی

(همچنین در مرقس ۱:۴۰ – ۴۵ و لوقا ۱۶:۵ – ۱۲)

<sup>۱</sup> **۸** وقتی عیسی از کوه پایین آمد جمعیت زیادی پشت سر او حرکت کرد.<sup>۲</sup> در این هنگام یک نفر جذامی به او نزدیک شد و پیش او به خاک افتاده گفت: ای آقا، اگر بخواهی می‌توانی مرا پاک سازی.<sup>۳</sup> عیسی دست خود را دراز کرده او را لمس نمود و گفت: «البته می‌خواهم، پاک

شو» و فوراً آن مرد از جذام خود شفا یافت.<sup>۴</sup> آنگاه عیسی به او فرمود: «احتیاط کن که چیزی به کسی نگویی، بلکه برو و خودت را به کاهن نشان بده و به خاطر شفای خود هدیه‌ای را که موسی مقرر کرده است تقدیم کن تا آن‌ها شفای تو را تصدیق نمایند.»

## شفای خادم یک صاحب منصب رومی

(همچنین در لوقا ۱:۷ - ۱۰)

در آن وقت که عیسی به کپرناحوم داخل می‌شد، یک صاحب منصب رومی پیش آمد و با زاری به او گفت:<sup>۵</sup> «ای آقا، غلام من کرخت در خانه افتاده است و سخت درد می‌کشد.»<sup>۶</sup> عیسی فرمود: «من می‌آیم و او را شفا می‌دهم.»<sup>۷</sup> اما آن صاحب منصب در جواب گفت: «ای آقا، من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف خانه من بیایی. فقط امر کن و غلام من شفا خواهد یافت.

چون خود من یک مأمور هستم و عساکر هم زیردست خویش دارم. وقتی به یکی می‌گوییم «برو» می‌رود و به دیگری می‌گوییم «بیا» می‌آید و وقتی به نوکر خود می‌گوییم: «این کار را بکن» می‌کند.<sup>۸</sup> عیسی از شنیدن این سخنان تعجب کرد و به مردمی که به دنبال او آمده بودند فرمود: «به شما می‌گوییم که من چنین ایمانی در میان قوم اسرائیل هم ندیده‌ام.<sup>۹</sup> بدانید که بسیاری از مشرق و مغرب آمده با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در پادشاهی آسمانی بر سر یک دسترخوان خواهند نشست<sup>۱۰</sup> اما کسانی که برای این پادشاهی تولد یافتند به بیرون در ظلمت، جایی که گریه و دندان بر هم ساییدن است، افگنده خواهند شد.<sup>۱۱</sup> سپس عیسی به آن صاحب منصب گفت: «برو، مطابق ایمانت به تو داده شود.» در همان لحظه غلام او شفا یافت.

## شفای بیماران

(همچنین در مرقس ۱:۲۹ - ۳۴ و لوقا ۴:۳۸ - ۴۱)

وقتی عیسی به خانه پترس رفت، خشوش پترس را دید که در بستر خوابیده است و تب دارد.<sup>۱۲</sup> عیسی دست او را لمس کرد. تب او قطع شد و برخاسته به پذیرایی عیسی پرداخت.<sup>۱۳</sup> همینکه

غروب شد، بسیاری از دیوانگان را نزد او آوردند و او با گفتن یک کلمه ارواح ناپاک را بیرون می‌کرد و تمام بیماران را شفا می‌داد<sup>۱۷</sup> تا پیشگویی اشعیای نبی تمام شود که گفته بود:

«او ضعف‌های ما را برداشت

و مرض‌های ما را از ما دور ساخت.»

## پیروی از مسیح

(همچنین در لوقا ۹:۵۷ - ۶۲)

عیسی جمعیتی را که به دورش جمع شده بودند دید و به شاگردان خود امر کرد که به طرف دیگر بحیره بروند.<sup>۱۸</sup> یکی از علمای دین یهود پیش آمده گفت: «ای استاد، هرجا که بروی به دنبال تو می‌آیم.»<sup>۱۹</sup> عیسی در جواب گفت: «روباها ن برای خود لانه و پرندگان برای خود آشیانه دارند، اما پسر انسان جایی ندارد که در آن بیارامد.»<sup>۲۰</sup> یکی دیگر از پیروان او به او گفت: «ای آقا، اجازه بده اول بروم و پدرم را به خاک بسپارم.»<sup>۲۱</sup> عیسی جواب داد: «به دنبال من بیا و بگذار مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»<sup>۲۲</sup>

## آرام ساختن بحیره طوفانی

(همچنین در مرقس ۴:۳۵ - ۸:۴۱ و لوقا ۲۵:۲۲ - ۲۵)

عیسی سوار کشتبند و شاگردانش هم با او حرکت کردند.<sup>۲۳</sup> ناگهان طوفانی در بحیره برخاست بطوری که امواج، کشتی را پُرمی ساخت، ولی عیسی در خواب بود.<sup>۲۴</sup> پس شاگردان آمده او را بیدار کردند و با فریاد گفتند: «ای خداوند، ما را نجات بده، ما هلاک می‌شویم.»

عیسی گفت: «ای کم ایمانان، چرا اینقدر می‌ترسید؟» و سپس برخاسته با تندي به باد و بحیره فرمان داد و بحیره کاملاً آرام شد.<sup>۲۵</sup> شاگردان از آنچه واقع شد حیران شده گفتند: «این چگونه شخصی است که باد و بحیره هم از او اطاعت می‌کنند؟»

## شفای دو دیوانه

(همچنین در مرقس ۱:۵ - ۲۰ و لوقا ۸:۳۹ - ۴۰)

۲۸ هنگامی که عیسی به آن طرف بحیره به سرزمین جَدْرِیان رسید دو دیوانه از میان قبرها بیرون آمده با او روبرو شدند. آن‌ها آنقدر خطرناک بودند، که هیچکس جرأت نداشت از آنجا عبور کند. ۲۹ آن دو نفر با فریاد گفتند: «ای پسر خدا، با ما چه کار داری؟ آیا به اینجا آمده‌ای تا ما را پیش از وقت عذاب دهی؟» ۳۰ قدری دورتر از آن محل، یک گله بزرگ خوک مشغول چریدن بود ۳۱ و ارواح ناپاک از عیسی خواهش کرده گفتند: «اگر می‌خواهی ما را بیرون برانی، ما را به داخل آن گله خوک بفرست.» ۳۲ عیسی فرمود: «بروید» پس آن‌ها بیرون آمده به داخل خوک‌ها رفتند. تمام آن گله از بالای تپه به بحیره هجوم برdenد و در آب هلاک شدند.

۳۳ خوک‌بانان پا به فرار گذاشته به شهر رفتند و تمام داستان و ماجراهای دیوانگان را برای مردم نقل کردند. ۳۴ در نتیجه تمام مردم شهر برای دیدن عیسی بیرون آمدند و وقتی او را دیدند از او تقاضا کردند که آن ناحیه را ترک نماید.

## شفای یک شل

(همچنین در مرقس ۱:۲ - ۱۲ و لوقا ۱۷:۵ - ۲۶)

۱ عیسی سوار کشته شد و از بحیره گذشته به شهر خود آمد. ۲ در این وقت چند نفر یک شل را که در بستر خوابیده بود پیش او آوردند. عیسی ایمان آنها را دیده به آن مرد گفت: «پسرم، خاطر جمع باش، گناهانت آمرزیده شد.» ۳ فوراً بعضی از علمای دین یهود پیش خود گفتند «این مرد سخنان کفرآمیز می‌گوید.» ۴ عیسی به افکار آنها بی‌برده گفت: «چرا این افکار پلید را در دل خود می‌پرورانید؟ ۵ آیا گفتن «گناهانت آمرزیده شد» آسانتر است یا گفتن «برخیز و راه برو»؟ ۶ اما حالا ثابت خواهم کرد که پسر انسان بر روی زمین حق آمرزیدن گناهان را دارد.» سپس به آن شل گفت: «برخیز، بستر خود را بردار و به خانه‌ات برو.» ۷ آن مرد برخاست و به

خانه خود رفت.<sup>۹</sup> مردم از دیدن این واقعه بسیار تعجب کردند و خدا را به خاطر عطای چنین قدرتی به انسان شکر نمودند.

## دعوت متنی

(همچنین در مرقس ۱۳:۲ - ۱۷ و لوقا ۵:۲۷ - ۳۲)

عیسی از آنجا گذشت و در بین راه مردی را به نام متنی دید که در محل وصول مالیه نشسته بود. عیسی به او گفت: «به دنبال من بیا.» متنی برخاسته به دنبال او رفت.<sup>۱۰</sup> هنگامی که عیسی در خانه او بر سر دسترخوان نشسته بود بسیاری از خطاکاران و جزیه‌گیران و اشخاص دیگر آمدند و با عیسی و شاگردانش سر یک دسترخوان نشستند.<sup>۱۱</sup> فریسی‌ها این را دیده به شاگردان عیسی گفته‌ند: «چرا استاد شما با جزیه‌گیران، سودخواران و خطاکاران غذا می‌خورد؟»<sup>۱۲</sup> عیسی سخن آنها را شنیده گفت: «بیماران به طبیب احتیاج دارند، نه تندرستان.<sup>۱۳</sup> بروید و معنی این کلام را بفهمید: «من رحمت می‌خواهم نه قربانی» زیرا من نیامدم تا پرهیزکاران را دعوت کنم بلکه گناهکاران را.»<sup>۱۴</sup>

## سؤال درباره روزه

(همچنین در مرقس ۱۸:۲ - ۲۲ و لوقا ۵:۳۳ - ۳۹)

شاگردان یحیی نزد عیسی آمده پرسیدند: «چرا ما و فریسی‌ها روزه می‌گیریم ولی شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟»<sup>۱۵</sup> عیسی در جواب گفت: «آیا انتظار دارید دوستان داماد در حالی که داماد با ایشان است ماتم کنند؟ زمانی می‌آید که داماد از ایشان گرفته می‌شود، در آن روزها روزه خواهند گرفت.

هیچ کس لباس کهنه را با پارچه نو پینه نمی‌کند، زیرا در این صورت آن پینه از لباس جدا می‌گردد و پارگی بدتری ایجاد می‌کند.<sup>۱۶</sup> شراب تازه را نیز در مشک کهنه نمی‌ریزند. اگر بریزنده

مشک‌ها پاره می‌شود، شراب بیرون می‌ریزد و مشک‌ها از بین می‌رود. شراب تازه را در مشک‌های نو می‌ریزند تا هم شراب و هم مشک سالم بماند.»

## زنده کردن یک دختر و شفای یک زن

(همچنین در مرقس ۲۱:۵ - ۴۳ و لوقا ۸: ۴۰ - ۵۶)

عیسی هنوز سخن می‌گفت که سرپرست یکی از کنیسه‌ها به نزد او آمد و روی به خاک افتاده گفت: «دختر من همین الان مُرد، ولی می‌دانم اگر تو بیایی و بر او دست بگذاری او زنده خواهد شد.»<sup>۱۹</sup> عیسی برخاسته و با او رفت و شاگردانش نیز به دنبال او حرکت کردند.<sup>۲۰</sup> در این وقت زنی که مدت دوازده سال به خونریزی مبتلا بود از پشت سر عیسی آمد و دامن لباس او را لمس کرد،<sup>۲۱</sup> زیرا پیش خود می‌گفت: «اگر فقط بتوانم لباسش را لمس کنم شفا خواهم یافت.»<sup>۲۲</sup> عیسی برگشت و او را دیده فرمود: «دخلتم، خاطر جمع باش. ایمان تو، تو را شفا داده است» و از همان لحظه او شفا یافت.

وقتی عیسی به خانه سرپرست کنیسه رسید و ماتم‌داران و مردم پریشان را دید<sup>۲۴</sup> فرمود: «همه بیرون بروید، این دختر نمرده بلکه خواب است.» اما آن‌ها فقط به او می‌خندیدند.<sup>۲۵</sup> وقتی عیسی همه را بیرون کرد به داخل اطاق رفت و دست دختر را گرفت و او برخاست.<sup>۲۶</sup> خبر این واقعه در تمام آن ناحیه انتشار یافت.

## شفای دو نابینا

در حالی که عیسی از آنجا می‌گذشت دو کور به دنبال او رفتند و فریاد می‌کردند «ای پسر داود، به ما رحم کن»<sup>۲۸</sup> و وقتی او به خانه رسید آن دو نفر پیش او آمدند. عیسی از آن‌ها پرسید: «آیا ایمان دارید که من قادر هستم این کار را انجام دهم؟» آن‌ها گفتند «بلی، ای آقا»<sup>۲۹</sup> پس عیسی چشمان آن‌ها را لمس کرد و فرمود: «مطابق ایمان شما برای تان انجام بشود»<sup>۳۰</sup> و

چشمان آن‌ها باز شد. عیسی با تکرار از آن‌ها خواست که درباره این موضوع چیزی به کسی نگویند.<sup>۳۱</sup> اما همینکه از خانه بیرون رفتند، در تمام آن ناحیه درباره او صحبت کردند.

## شفای مرد گنگ

<sup>۳۲</sup> در حالی که آن دو نفر بیرون می‌رفتند، شخصی را پیش عیسی آوردند که گنگ بود زیرا روح ناپاک داشت.<sup>۳۳</sup> عیسی روح ناپاک را از او بیرون کرد و زبان او باز شد. مردم از این موضوع بسیار تعجب کرده گفتند: «چیزی مانند این هرگز در میان قوم اسرائیل دیده نشده است.»<sup>۳۴</sup> اما فریسی‌ها گفتند: «او به کمک رئیس شیاطین، ارواح ناپاک را بیرون می‌کند.»

## دلسوزی عیسی برای مردم

<sup>۳۵</sup> عیسی در تمام شهرها و دهات می‌گشت و در کنیسه‌ها تعلیم می‌داد و مژده پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد و هرنوع ناخوشی و بیماری را شفا می‌داد.<sup>۳۶</sup> وقتی او جمعیت زیادی را دید دلش به حال آن‌ها سوخت زیرا آنها مانند گوسفندان بدون چوپان پریشان حال و درمانده بودند.<sup>۳۷</sup> پس به شاگردان خود گفت: «در حقیقت محصول فراوان است ولی کارگر کم.<sup>۳۸</sup> بنابر این شما از صاحب محصول درخواست نمائید تا کارگرانی برای جمع‌آوری محصول خود بفرستد.»

## دوازده حواری

(همچنین در مرقس ۱۳:۳ - ۱۹ و لوقا ۱۶:۶ - ۱۲)

<sup>۱۰</sup> <sup>۱</sup> عیسی دوازده حواری را پیش خود خواست و به آنها قدرت داد تا ارواح ناپاک را بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا بخشند.<sup>۲</sup> این است نام‌های آن دوازده رسول: اول شمعون<sup>۳</sup> معروف به پترس و برادرش اندریاس، یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا،<sup>۴</sup> فیلیپس و برتوالما، توما و متای جزیه‌گیر، یعقوب پسر حلّفی و تَدی،<sup>۵</sup> شمعون<sup>۶</sup> غیور و یهودای اسخريوطی

که عیسی را به دست دشمنان تسلیم کرد.

## وظیفه شاگردان

(همچنین در مرقس ۷:۶ - ۱۳ و لوقا ۹:۶ - ۷)

عیسی این دوازده نفر را به وظیفه فرستاده به آن‌ها گفت: «از سرزمین‌های غیریهود عبور نکنید و به هیچ یک از شهرهای سامریان داخل نشوید، <sup>۵</sup> بلکه نزد گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل بروید <sup>۶</sup> و در بین راه اعلام کنید که پادشاهی آسمانی نزدیک است. <sup>۷</sup> بیماران را شفا دهید، مردگان را زنده کنید، جذامیان را پاک سازید و ارواح ناپاک را بیرون کنید. مفت یافته‌اید، مفت بدھید. <sup>۸</sup> برای سفر، طلا و نقره و مس با خود نبرید. <sup>۹</sup> و خرجین یا پیراهن اضافی و بوت و چوب‌دستی برندارید، چون کارگر مستحق معاش خود می‌باشد.

<sup>۱۱</sup> به هر شهر و ده که داخل می‌شوید دنبال کسی بگردید، که شایسته باشد و تا زمانی که در آنجا هستید در منزل او بمانید. <sup>۱۲</sup> وقتی به خانه‌ای داخل می‌شوید سلام بگویید. <sup>۱۳</sup> اگر آن خانواده لایق آن باشد سلام شما بر آن‌ها قرار می‌گیرد و اگر شایسته نباشد، سلام شما به خود تان برمی‌گردد. <sup>۱۴</sup> اگر کسی شما را نپذیرد و یا به آنچه می‌گویید گوش ندهد، وقتی که آن خانه یا آن شهر را ترک می‌کنید، گرد و خاک آن را از پای خود بتکانید. <sup>۱۵</sup> بدانید که در روز قیامت حالت سدوم و غموره از آن شهر بهتر خواهد بود.

## جور و جفا

(همچنین در مرقس ۹:۱۳ - ۱۳ و لوقا ۲۱:۱۷ - ۱۷)

خوب توجه کنید، من شما را مانند گوسفندان به میان گرگ‌ها می‌فرستم. پس مثل مار هوشیار و مانند کبوتر، بی‌آزار باشید. <sup>۱۶</sup> هوشیار باشید، زیرا مردم شما را تحويل محکمه‌ها خواهند کرد، و شما را در کنیسه‌ها تازیانه خواهند زد <sup>۱۷</sup> و شما را به خاطر من پیش فرمانروایان و پادشاهان

خواهند برد تا در برابر آنها و مردم بیگانه شهادت دهید.<sup>۱۹</sup> اما وقتی شما را دستگیر میکنند، پریشان نباشید که چه چیز و چطور بگوئید چون در همان وقت آنچه باید بگوئید به شما داده خواهد شد،<sup>۲۰</sup> زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر آسمانی شما است که در شما سخن میگوید.<sup>۲۱</sup> برادر را و پدر، پسر را تسلیم مرگ خواهد نمود. فرزندان بر ضد والدین خود برخواهند خاست و باعث کشتن آنها خواهند شد.<sup>۲۲</sup> همه مردم به خاطر نام من که شما بر خود دارید، از شما نفرت خواهند داشت، اما کسی که تا آخر ثابت بماند نجات خواهد یافت.<sup>۲۳</sup> هرگاه شما را در شهری آزار میرسانند به شهر دیگر پناهنده شوید. بدانید که پیش از آنکه به تمام شهرهای اسرائیل بروید، پسر انسان خواهد آمد.

شاغرد از معلم خود و خادم از ارباب خویش بالاتر نیست.<sup>۲۴</sup> شاغرد میخواهد به مقام معلم خود برسد و خادم به مقام ارباب خویش. اگر پدر خانه را شیطان بخوانند، چه نسبت‌های بدتری به اهل خانه‌اش خواهند داد.<sup>۲۵</sup>

## از چه کسی باید ترسید (همچنین در لوقا ۲:۱۲ - ۲:۷)

پس نترسید، هر چه پوشیده است، پرده از روی آن برداشته می‌شود و هر چه پنهان است آشکار خواهد شد.<sup>۲۶</sup> آنچه را من در تاریکی به شما می‌گویم، در روز روشن اعلام کنید و آنچه را محترمانه می‌شنوید، از بام خانه‌ها با صدای بلند بگویید.<sup>۲۷</sup> از کسانی که جسم را می‌کشند ولی قادر به کشتن جان نیستند نترسید. از کسی بترسید که قادر است جسم و جان، هر دو در دوزخ تباہ سازد.<sup>۲۸</sup>

آیا دو گنجشک به یک روپیه فروخته نمی‌شود؟ با وجود این، بدون اجازه پدر آسمانی شما حتی یکی از آنها به زمین نخواهد افتاد.<sup>۲۹</sup> و اما در مورد شما، حتی موهای سر شما شمرده شده است.<sup>۳۰</sup> پس نترسید، شما از گنجشک‌های بی‌شمار بیشتر ارزش دارید.

## اعتراف به ایمان

(همچنین در لوقا ۱۲:۸ - ۹)

۳۲ پس هرکس در برابر مردم خود را از من بداند من نیز در برابر پدر آسمانی خود او را از خود خواهم دانست.<sup>۳۳</sup> اما هرکه در برابر مردم بگویید، که مرا نمی‌شناسد من نیز در حضور پدر آسمانی خود خواهم گفت که او را نمی‌شناسم.

## شمشیر یا صلح

(همچنین در لوقا ۱۲:۵۱ - ۵۳ و ۱۴:۲۶ - ۲۷)

۳۴ گمان نکنید که آمدہ‌ام تا صلح به زمین بیاورم، نیامده‌ام که صلح بیاورم بلکه شمشیر.<sup>۳۵</sup> من آمدہ‌ام تا در میان پسر و پدر، دختر و مادر، عروس و خشو اختلاف بیاندازم.<sup>۳۶</sup> دشمنان شخص، اعضای خانواده خود او خواهند بود.<sup>۳۷</sup> هرکه پدر یا مادر خود را بیشتر از من دوست داشته باشد، لایق من نیست و هرکس که دختر یا پسر خود را بیش از من دوست بدارد، لایق من نمی‌باشد.<sup>۳۸</sup> هرکه صلیب خود را برندارد و به دنبال من نیاید، لایق من نیست.<sup>۳۹</sup> هرکسی که فقط در فکر زندگی خود باشد، آن را از دست خواهد داد؛ ولی کسی که به خاطر من زندگی خود را از دست بدهد، زندگی او در امان خواهد بود.

## اجر و پاداش

(همچنین در مرقس ۴۱:۹)

۴۰ هرکه شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و هر که مرا بپذیرد کسی را که مرا فرستاد پذیرفته است.  
۴۱ هرکس یک نی را به خاطر اینکه نبی است بپذیرد، اجر یک نی را به دست خواهد آورد و هرکس شخص عادل را بخاطر اینکه عادل است بپذیرد، اجر یک عادل را خواهد یافت.  
۴۲ بیقین بدانید که هرگاه کسی به یکی از کوچکترین پیروان من، به خاطر اینکه پیرو من است،

حتی یک جام آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی اجر نخواهد ماند.»

## قاددان یحیای تعمیددهنده

(همچنین در لوقا ۱۸:۷ - ۳۵)

۱۱ عیسی این اوامر را به شاگردان خود داد و آنجا را ترک کرد تا در شهرهای اطراف تعلیم دهد و موعظه نماید.<sup>۲</sup> وقتی یحیی در زندان از کارهای مسیح با خبر شد، دو نفر از شاگردان خود را نزد او فرستاده<sup>۳</sup> پرسید: «آیا تو همان شخصی هستی که قرار است بیاید، یا ما در انتظار شخص دیگری باشیم؟»<sup>۴</sup> عیسی در جواب گفت: «بروید و آنچه را که می‌بینید و می‌شنوید به یحیی بگویید:<sup>۵</sup> کوران بینایی خود را باز می‌یابند، لنگان به راه می‌افتد و جذامیان پاک می‌گردند، کران شنا و مردگان زنده می‌شوند و به بینوایان مژده داده می‌شود.<sup>۶</sup> خوشابحال کسی که در مورد من شک نکند.»

۷ در حالی که شاگردان یحیی از آنجا می‌رفتند عیسی درباره یحیی شروع به صحبت کرد و به مردمی که در اطراف او ایستاده بودند گفت: «برای دیدن چه چیز به بیابان رفتید؟ برای تماشای نی ای که از باد می‌لرزد؟<sup>۸</sup> پس برای دیدن چه چیز رفتید؟ برای دیدن مردی که لباس ابریشمی و گرانبها پوشیده است؟ بدون شک جای چنین کسانی در قصرهای سلطنتی است.<sup>۹</sup> پس شما برای دیدن چه چیز از شهر بیرون رفتید؟ برای دیدن یک نبی؟ بلی، به شما می‌گوییم که او از یک نبی هم بالاتر است.<sup>۱۰</sup> او کسی است که درباره وی نوشته شده است: «اینست رسول من که او را پیش روی تو می‌فرستم و او راه را برای آمدن تو آماده خواهد ساخت.»<sup>۱۱</sup> بدانید که کسی بزرگتر از یحیی به دنیا نیامده است. با وجود این کوچکترین شخص در پادشاهی خدا از او بزرگتر است.<sup>۱۲</sup> از زمان یحیای تعمیددهنده تا به امروز پادشاهی خدا مورد حملات سخت قرار گرفته و جباران برای دست یافتن به آن کوشش می‌نمایند.<sup>۱۳</sup> همهٔ انبیا و تورات تا ظهور یحیی درباره پادشاهی خدا پیشگویی کرده‌اند.<sup>۱۴</sup> اگر اینها را قبول دارید، بدانید که یحیی همان الیاس است

که باید می‌آمد.<sup>۱۵</sup> اگر گوش شنوا دارید بشنوید.

اما من مردمان این زمانه را به چه چیز تشبیه کنم؟ آن‌ها مانند کودکانی هستند که در بازار می‌نشینند و با صدای بلند به یکدیگر می‌گویند:<sup>۱۶</sup> «ما برای شما نی زدیم، نرق‌صیدید! ناله کردیم، گریه نکردید!»<sup>۱۷</sup> وقتی یحیی آمد نه می‌خورد و نه می‌نوشید، ولی همه می‌گفتند: «او روح ناپاک دارد!»<sup>۱۸</sup> وقتی پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد مردم می‌گویند: «ببینید، او یک آدم پُرخور، میگسار و دوست جزیه‌گیران و گناهکاران است!» با وجود این، درستی حکمت خدا بوسیلهٔ نتایج آن به ثبوت می‌رسد.»

## شهرهایی که ایمان نیاوردند

(همچنین در لوقا ۱۳:۱۰ - ۱۵)

آنگاه عیسی دربارهٔ شهرهایی صحبت کرد که اکثر معجزات او در آن‌ها روی داده بود و مردم آن شهرها را به خاطر اینکه توبه نکرده بودند سرزنش نموده<sup>۲۱</sup> گفت: «وای بر تو ای خورزین و وای بر تو ای بیتسیدا، اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون انجام می‌شد مدت‌ها پیش از این خطبینی کشیده، خاکسترنشین می‌شدند و توبه می‌کردند.<sup>۲۲</sup> اما بدانید که در روز قیامت برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای شما.<sup>۲۳</sup> و اما تو ای کپرناحوم که سر به آسمان کشیده‌ای! به دوزخ سرنگون خواهی شد، زیرا اگر معجزاتی که در تو انجام شد در سدهم انجام می‌شد، آن شهر تا به امروز باقی می‌ماند.<sup>۲۴</sup> اما بدان که در روز قیامت برای شهر سدهم بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای تو.»

## بیایید نزد من

(همچنین در لوقا ۲۱:۱۰ - ۲۲)

در آن وقت عیسی به سخنان خود ادامه داده گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو

را سپاس می‌گوییم که این امور را از داناییان و خردمندان پنهان داشته و به ساده‌دلان آشکار ساخته‌ای.<sup>۲۶</sup> بلى ای پدر، خواست تو چنین بود.<sup>۲۷</sup> پدر همه چیز را به من سپرده است و هیچ کس جز پدر، پسر را نمی‌شناسد و هیچ کس پدر را نمی‌شناسد، بجز پسر و کسانی که پسر بخواهد پدر را به ایشان بشناساند.<sup>۲۸</sup> ای تمامی زحمتکشان و گرانباران نزد من بیایید و من به شما آرامی خواهم داد.<sup>۲۹</sup> یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا من نرمدل و فروتن هستم و جانهای شما آرامی خواهد یافت،<sup>۳۰</sup> زیرا یوغ من خفیف و بار من سبک است.»

## سؤال درباره روز سبت

(همچنین در مرقس ۲۳:۲ - ۲۸ و لوقا ۱:۶ - ۵)

**۱۲** در آن زمان عیسی در یک روز سبت از میان مزارع گندم می‌گذشت و چون شاگردانش گرسنه بودند شروع به چیدن خوش‌های گندم و خوردن آن‌ها کردند.<sup>۱</sup> پیروان فرقه فریسی این را دیده به او گفتند: «بین شاگردان تو کاری می‌کنند که در روز سبت جایز نیست.»<sup>۲</sup> او در جواب فرمود: «آیا شما آنچه را که داود وقتی خودش و یارانش گرسنه بودند انجام داد نخوانده‌اید؟<sup>۳</sup> چگونه او به خانه خدا داخل شد و نان تقدیس شده را خورد، حال آنکه خوردن آن نان، هم برای او و هم برای یارانش ممنوع بود و فقط کاهنان اجازه خوردن آن را داشتند.<sup>۴</sup> آیا در تورات نخوانده‌اید که کاهنان با این که در روز سبت در خانه خدا، قانون روز سبت را می‌شکنند بی‌گناه هستند؟<sup>۵</sup> بدانید که شخصی بزرگتر از خانه خدا در اینجا است.<sup>۶</sup> اگر شما معنی این جمله را می‌دانستید که می‌گوید: «رحمت می‌خواهم نه قربانی»، مردم بی‌گناه را ملامت نمی‌کردید.<sup>۷</sup> زیرا پسر انسان صاحب اختیار روز سبت است.

## شفای مردی که دستش خشک شده بود

(همچنین در مرقس ۱:۳ - ۶ و لوقا ۶:۶ - ۱۱)

**۹** پس از آنکه عیسی به شهر دیگری رفت و به کنیسه آنها داخل شد.<sup>۱۰</sup> مردی در آنجا بود که یک

دستش خشک شده بود. عده‌ای از حاضرین از عیسی سؤال کردند: «آیا شفا دادن در روز سبّت جایز است؟» البته مقصد آن‌ها این بود، که تهمتی بر ضد او پیدا کنند.<sup>۱۱</sup> اما عیسی به ایشان فرمود: «فرض کنید که یکی از شما گوسفندی دارد که در روز سبّت به چاهی می‌افتد. آیا آن گوسفند را نمی‌گیرد و از چاه بیرون نمی‌آورد؟<sup>۱۲</sup> مگر انسان از گوسفند به مراتب عزیزتر نیست؟ بنابر این، انجام کارهای نیکو در روز سبّت جایز است.»<sup>۱۳</sup> سپس عیسی به آن مرد رو کرده فرمود: «دست را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و مانند دست دیگرش سالم شد.<sup>۱۴</sup> آنگاه پیروان فرقه فریسی از کنیسه بیرون رفتند و برای کشتن عیسی دسیسه چیزند.

## بندۀ برگزیدهٔ خدا

اما وقتی عیسی از ماجرا باخبر شد، آنجا را ترک کرد ولی جمعیت زیادی به دنبال او رفتند و او همهٔ بیماران را شفا بخشید.<sup>۱۵</sup> و به آن‌ها امر کرد که دربارهٔ او با کسی صحبت نکنند.<sup>۱۶</sup> تا به این وسیلهٔ پیشگویی اشعاری نی تمام شود که می‌فرماید:

«این است بندۀ من که او را برگزیده‌ام. او محبوب و مایهٔ خوشی من است. او را از روح خود پُر خواهم ساخت و او ملت‌ها را از کیفر خدا آگاه خواهد نمود.<sup>۱۷</sup> او با کسی ستیزه نمی‌کند و فریاد نمی‌زند، و کسی صدای او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.<sup>۱۸</sup> نی خمیده را نخواهد شکست، و فتیلهٔ نیم‌سوخته را خاموش نخواهد کرد و خواهد کوشید تا عدالت پیروز شود.<sup>۱۹</sup> او مایهٔ امید تمام ملت‌ها خواهد بود.»<sup>۲۰</sup>

## عیسی و شیطان

(همچنین در مرقس ۲۰:۳ – ۳۰ و لوقا ۱۴:۱۱ – ۲۳)

در این وقت مردم شخصی را پیش او آوردند، که دیوانه و کور و گنگ بود و عیسی او را شفا داد بطوری که او توانست هم حرف بزند و هم ببیند.<sup>۲۱</sup> مردم همه تعجب کرده می‌گفتند: «آیا

این پسر داود نیست؟»<sup>۲۴</sup> اما وقتی پیروان فرقه فریسی این را شنیدند گفتند: «این مرد به کمک بعلزبoul، رئیس شیاطین، ارواح ناپاک را بیرون می‌کند.»<sup>۲۵</sup> عیسی که از افکار ایشان آگاه بود به آنها گفت: «هر کشوری که به دسته‌های مخالف تقسیم شود رو به خرابی خواهد گذاشت و هر شهر یا خانه‌ای که به دسته‌های مخالف تقسیم گردد دوام نخواهد آورد.<sup>۲۶</sup> و اگر شیطان، شیطان را بیرون کند و انشعاب کند حکومت او چگونه پایدار بماند؟<sup>۲۷</sup> و اگر من به کمک شیطان ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، فرزندان شما با کمک چه کسی آن‌ها را بیرون می‌کنند؟ آن‌ها دربارهٔ حرف‌های شما قضاوت خواهند کرد.

اما اگر من به وسیلهٔ روح خدا ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، این نشان می‌دهد که پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.<sup>۲۸</sup> یا چگونه کسی می‌تواند به خانهٔ مرد زورمندی داخل شود و اموال او را تاراج کند جز آنکه اول دست و پای آن مرد را بیندد و آن وقت خانه او را غارت کند؟<sup>۲۹</sup> هر که با من نیست بر خلاف من است و هر که با من جمع نمی‌کند پراگنده می‌سازد.

پس بدانید که هر نوع گناه یا کفری که انسان مرتکب شده باشد قابل آمرزش است، بجز کفری که به مقابل روح القدس بگوید. این کفر آمرزیده نخواهد شد.<sup>۳۰</sup> هر کس به مقابل پسر انسان سخنی بگوید آمرزیده خواهد شد، اما برای کسی که به مقابل روح القدس سخن بگوید هیچ آمرزشی نیست - نه در این دنیا و نه در دنیای آینده.

## درخت و میوهٔ آن

(همچنین در لوقا ۶:۴۳ - ۴۵)

اگر میوهٔ خوب می‌خواهید، درخت شما باید خوب باشد، زیرا درخت بد میوه بد بیار خواهد آورد. چونکه درخت را از میوه‌اش می‌شناسند.<sup>۳۱</sup> ای مارها، شما که آدم‌های شریری هستید، چگونه می‌توانید سخنان خوب بگویید؟ زیرا زبان از آنچه دل را پُر ساخته است، سخن می‌گوید.<sup>۳۲</sup> مرد نیکو از خزانهٔ نیکوی درون خویش نیکی و مرد بد از خزانهٔ بد درون خود بدی

بیار می‌آورد.<sup>۳۶</sup> بدانید که در روز داوری همه مردم باید جواب هر سخن بیهوده‌ای را که گفته‌اند بدھند.<sup>۳۷</sup> زیرا مطابق سخن خود یا برائت خواهید یافت و یا ملامت خواهید شد.»

## در خواست معجزه

(همچنین در مرقس ۱۱:۸ - ۱۲ و لوقا ۲۹:۱۱ - ۳۲)

<sup>۳۸</sup> در این وقت عده‌ای از علمای دین یهود و پیروان فرقه فریسی به عیسی گفتند: «ای استاد می‌خواهیم معجزه‌ای به ما نشان بدھی.»<sup>۳۹</sup> او جواب داد: «طایقه شریر و بی‌وفا معجزه می‌خواهند و تنها معجزه‌ای که به آن‌ها داده خواهد شد، معجزه یونس نبی است.<sup>۴۰</sup> همانطور که یونس سه روز و سه شب در شکم یک ماهی کلان ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهد ماند.<sup>۴۱</sup> در روز داوری مردم نینوا بر می‌خیزند و مردم این زمانه را ملامت می‌کنند، زیرا مردم نینوا وقتی موعظه یونس را شنیدند، توبه کردند. حال آن که شخصی که در اینجا است، از یونس بزرگتر است.<sup>۴۲</sup> ملکه جنوب نیز در روز داوری برخاسته مردم این زمانه را ملامت خواهد ساخت، زیرا او از دورترین نقطه دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و حال آن که شخصی که در اینجاست از سلیمان بزرگتر است.

## بازگشت روح ناپاک

(همچنین در لوقا ۲۴:۱۱ - ۲۶)

<sup>۴۳</sup> وقتی روح ناپاک از شخصی بیرون می‌آید برای پیدا کردن جای راحت در بیابان‌های خشک و بی‌آب سرگردان می‌شود و چون نمی‌یابد،<sup>۴۴</sup> با خود می‌گوید: «به خانه‌ای که آن را ترک کردم بر می‌گردم.» پس بر می‌گردد و آن خانه را خالی و جارو شده و منظم و مرتب می‌بیند.<sup>۴۵</sup> آنگاه می‌رود و هفت روح شریرتر از خود را جمع می‌کند و می‌آورد و آن‌ها همه آمده در آنجا ساکن می‌شوند و عاقبت آن شخص از اولش بدتر می‌شود. وضع مردم شریر این زمانه هم همینطور خواهد بود.»

## مادر و برادران عیسی

(همچنین در مرقس ۳:۳۱ - ۳۵ و لوقا ۸:۲۱ - ۲۴)

<sup>۴۶</sup> عیسی هنوز مشغول صحبت بود، که مادر و برادرانش آمدند و در بیرون ایستاده می خواستند با او صحبت کنند. <sup>۴۷</sup> پس شخصی به او گفت: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده و می خواهند با تو صحبت کنند.» <sup>۴۸</sup> عیسی گفت: «مادر من کیست؟ برادرانم کی هستند؟» <sup>۴۹</sup> و به شاگردان خود اشاره کرده فرمود: «اینها مادر و برادران من هستند. <sup>۵۰</sup> هر که اراده پدر آسمانی مرا انجام دهد برادر من، خواهر من و مادر من است.»

## مَثَلَ دَهْقَانٍ

(همچنین در مرقس ۴:۹ - ۱:۴ و لوقا ۸:۴ - ۸)

<sup>۱۳</sup> <sup>۱</sup> در همان روز عیسی از خانه خارج شد و به لب بحیره رفت و در آنجا نشست. <sup>۲</sup> جمعیت زیادی به دور او جمع شد بطوری که او مجبور گردید سوار کشته ای شده در آن بنشیند در حالی که مردم در لب بحیره ایستاده بودند. <sup>۳</sup> عیسی مطالب بسیاری را با مَثَل به آنها گفت. او فرمود: «دهقانی برای پاشیدن تخم به مزرعه رفت. <sup>۴</sup> وقتی مشغول پاشیدن تخم در مزرعه بود، بعضی از دانه ها در بین راه افتادند و پرنده کان آمده آنها را خوردند. <sup>۵</sup> بعضی از دانه ها روی سنگلاخ افتادند و چون زمین عمقی نداشت زود سبز شدند. <sup>۶</sup> اما وقتی آفتاب بر آنها درخشید همه سوختند و چون ریشه نداشتند خشک شدند. <sup>۷</sup> بعضی از دانه ها به داخل خارها افتادند و خارها رشد کرده آنها را خفه کردند. <sup>۸</sup> بعضی از دانه ها در خاک خوب افتادند و از هر دانه صد یا شصت یا سی دانه به دست آمد. <sup>۹</sup> هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

## مقصد مَثَلٍ

(همچنین در مرقس ۴:۱۰ - ۱۲ و لوقا ۸:۹ - ۱۰)

۱۰

پس از آن شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چرا به صورت مَثَل برای آن‌ها صحبت می‌کنی؟»<sup>۱۱</sup> عیسی در جواب فرمود: «قدرت درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده، اما به آن‌ها عطا نشده است.<sup>۱۲</sup> زیرا به شخصی که دارد بیشتر داده خواهد شد تا به اندازه کافی و فراوان داشته باشد، و از آن کس که ندارد، حتی آنچه را هم که دارد گرفته می‌شود.<sup>۱۳</sup> بنابراین من برای آنها در قالب مَثَل‌ها صحبت می‌کنم، زیرا آنها نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند و گوش می‌دهند ولی نمی‌شنوند و نمی‌فهمند.<sup>۱۴</sup> پیشگویی اشعا درباره آنها تمام شده است که می‌گوید:

«پیوسته گوش می‌دهید ولی نمی‌فهمید، پیوسته نگاه می‌کنید ولی نمی‌بینید؛<sup>۱۵</sup> زیرا ذهن این مردم کند گشته، گوش‌های شان سنگین شده و چشمان شان بسته است. و گرنه چشمان شان می‌دید و گوش‌های شان می‌شنید و می‌فهمیدند و بازگشت می‌کردند و من آنها را شفا می‌دادم.»<sup>۱۶</sup>

اما خوشا بحال شما که چشمان تان می‌بینند و گوش‌های تان می‌شنود.<sup>۱۷</sup> بدانید که انبیا و نیکمردان بسیاری آرزو داشتند که آنچه را شما اکنون می‌بینید، ببینند و ندیدند و آنچه را شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.

## تفسیر مَثَل دهقان

(همچنین در مرقس ۱۳:۴ - ۲۰ و لوقا ۸:۱۱ - ۱۵)

پس معنی مَثَل دهقان را بشنوید:<sup>۱۸</sup> وقتی شخص مژده پادشاهی خدا را می‌شنود ولی آن را نمی‌فهمد، شیطان می‌آید و آنچه را که در دل او کاشته شده، می‌رباید. این تخمی است که در بین راه افتاده بود.<sup>۱۹</sup> دانه‌ای که در سنگلاخ می‌افتد، مانند کسی است که تا پیام را می‌شنود، با خوشی می‌پذیرد.<sup>۲۰</sup> ولی در او ریشه نمی‌گیرد و دوام نمی‌آورد. پس وقتی به سبب آن مژده زحمت و آزاری به او برسد فوراً دلسربد می‌شود.<sup>۲۱</sup> دانه‌ای که به داخل خارها افتاد مانند کسی است که پیام را می‌شنود، اما تشویش زندگی و عشق به پول، آن پیام را خفه می‌کند و ثمر نمی‌آورد<sup>۲۲</sup> و دانه کاشته شده در زمین خوب به کسی می‌ماند، که پیام را می‌شنود و آن را

می فهمد و صد یا شصت و یا سی برابر ثمر به بار می آورد.»

## مثال گیاه هرزه

۲۴ پس از آن عیسی مَثَل دیگری نیز برای آنها آورده گفت: «پادشاهی آسمانی مانند این است، که شخصی در مزرعه خود تخم خوب کاشت <sup>۲۵</sup> اما وقتی همه در خواب بودند دشمن او آمده در میان گندم گیاه هرزه پاشید و رفت. <sup>۲۶</sup> هنگامی که دانه‌ها سبز شدند و شروع به رشد و نمو کردند گیاه‌های هرزه نیز در میان آن‌ها پیدا شد. <sup>۲۷</sup> دهقانان پیش ارباب خود آمده گفتند: «ای آقا، مگر تخمی که تو در مزرعه خود کاشتی خوب نبود؟ پس این گیاه‌های هرزه از کجا آمده‌اند؟» <sup>۲۸</sup> او در جواب گفت: «این کار، کار دشمن است.» دهقانان به او گفتند: «پس اجازه می‌دهی ما برویم و گیاه‌های هرزه را جمع کنیم؟» <sup>۲۹</sup> او گفت: «نخیر، چون ممکن است در موقع جمع کردن آن‌ها گندم‌ها را نیز از ریشه بکنید. <sup>۳۰</sup> بگذارید تا موسم درو هر دوی آن‌ها با هم رشد کنند، در آن وقت به دروغگران خواهم گفت که گیاه‌های هرزه را جمع کنند و آن‌ها را برای سوخت بینند و گندم را نیز جمع کرده در انبار من ذخیره کنند.»

## مثال دانه اوری

(همچنین در مرقس ۴:۳۰-۳۲ و لوقا ۱۳:۱۸-۱۹)

۳۱ عیسی یک مَثَل دیگر نیز برای آنها آورده گفت: «پادشاهی آسمانی مانند دانه اوری است که شخصی آن را می‌گیرد و در مزرعه خود می‌کارد. <sup>۳۲</sup> دانه اوری که کوچکترین دانه‌هاست، پس از آنکه رشد و نمو کند از بوته‌های دیگر بزرگتر شده به اندازه یک درخت می‌شود و آنقدر بزرگ است که پرندگان می‌آیند و در میان شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.»

## مثال خمیرمایه

<sup>۳۳</sup> عیسی برای آنها مَثَل دیگری آورده گفت: «پادشاهی آسمانی مانند خمیرماهی‌ای است که زنی برمی‌دارد و با سه پیمانه آرد مخلوط می‌کند تا تمام خمیر برسد.»

## تعلیم با مَثَل

(همچنین در مرقس ۴:۳۳ - ۳۴)

<sup>۳۴</sup> عیسی تمام این مطالب را برای جمعیت با مَثَل بیان می‌کرد و بدون مَثَل چیزی به آن‌ها نمی‌گفت <sup>۳۵</sup> تا پیشگویی نبی تمام شود که فرموده است: «من دهن خود را باز می‌کنم و با مَثَل‌ها سخن خواهم گفت. و چیزهایی را بیان خواهم نمود که از وقت پیدایش عالم پوشیده مانده است.»

## تفسیر مَثَل گیاه هرز

<sup>۳۶</sup> پس از آن عیسی مردم را رخصت داد و خودش نیز به خانه رفت، شاگردان عیسی پیش او آمده گفتند: «معنی مَثَل گیاه‌های هرزه مزرعه را برای ما شرح بده.» <sup>۳۷</sup> عیسی در جواب گفت: «کسی که تخم نیکو می‌کارد، پسر انسان است. <sup>۳۸</sup> مزرعه، این جهان است و تخم نیکو تابعین پادشاهی خدا هستند و تخم‌های گیاه هرزه پیروان شیطان می‌باشند. <sup>۳۹</sup> آن دشمنی که تخم‌های گیاه هرزه را کاشت، شیطان است و موسوم درو، آخر این دنیا می‌باشد و دروغگران فرشتگان هستند. <sup>۴۰</sup> همانطوری که دروغگران گیاه هرزه را جمع می‌کنند و می‌سوزانند در پایان این جهان هم همینطور خواهد شد. <sup>۴۱</sup> پسر انسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد و آن‌ها هرکس را که در پادشاهی او باعث لغزش می‌شود و همچنین همه بدکاران را جمع می‌کنند <sup>۴۲</sup> و در کوره‌ای سوزان خواهند افگند، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن خواهد بود. <sup>۴۳</sup> در آن زمان نیکان در پادشاهی پدر خود مانند آفات خواهند درخشید. هر که گوش شنوا دارد بشنو.

## مَثَلْ گَنْجِ پِنْهَانْ شَدَه

پادشاهی آسمانی مانند گنجی است که در مزرعه‌ای پنهان شده باشد و شخصی تصادفاً آن را پیدا کند. او دوباره آن را پنهان می‌کند و از خوشحالی می‌رود، تمام اموال خود را می‌فروشد و برگشته آن مزرعه را می‌خرد.<sup>۴۴</sup>

## مَثَلْ مَرْوَارِيد

پادشاهی آسمانی همچنین مانند تاجری است که در جستجوی مرواریدهای زیبا بود.<sup>۴۵</sup> وقتی که مروارید بسیار گرانبهایی پیدا کرد، رفته تمام دارایی خود را فروخت و آن را خرید.

## مَثَلْ تُورْ مَاهِيَّگِيرِي

و نیز پادشاهی آسمانی مانند توری است که ماهیگیری آن را در بحر انداخت و از انواع ماهی‌های مختلف گرفت.<sup>۴۶</sup> وقتی که تور از ماهی پُر شد ماهیگیران آن را به ساحل کشیدند و آن وقت نشسته ماهی‌های خوب را در سبد جمع کردند و ماهی‌های بی‌صرف را دور ریختند.<sup>۴۷</sup> در پایان این جهان نیز چنین خواهد بود. فرشتگان می‌آیند و بدکاران را از میان نیکان جدا ساخته آن‌ها را در کوره‌ای سوزان می‌اندازند، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.<sup>۴۸</sup>

## حقایق تازه و کهنه

عیسی از آن‌ها پرسید: «آیا همه این چیزها را فهمیدید؟» شاگردان جواب دادند: «بلی.»<sup>۵۱</sup> عیسی به آنها فرمود: «پس هرگاه یک معلم شریعت، در مکتب پادشاهی آسمانی تعلیم بگیرد، مانند صاحب خانه‌ای است که از گنجینه خود چیزهای تازه و کهنه بیرون می‌آورد.»<sup>۵۲</sup>

## عیسی در ناصره

(همچنین در مرقس ۱:۶ - ۶ و لوقا ۱۶:۴ - ۳۰)

وقتی عیسی این مَلَها را به پایان رسانید، آنجا را ترک کرد<sup>۵۴</sup> و به شهر خود آمد و در کنیسه آنجا طوری به مردم تعلیم داد، که همه با تعجب می‌پرسیدند: «این مرد از کجا این حکمت و قدرت انجام معجزات را به دست آورده است؟»<sup>۵۵</sup> مگر او پسر یک نجار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نمی‌باشد؟ آیا یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا برادران او نیستند؟<sup>۵۶</sup> و مگر همهٔ خواهران او در اینجا با ما نمی‌باشند؟ پس او همهٔ این چیزها را از کجا یاد گرفته است؟»<sup>۵۷</sup> پس آن‌ها او را رد کردند. عیسی به آن‌ها گفت: «یک نبی در همه جا مورد احترام است، جز در وطن خود و در میان خانوادهٔ خویش.»<sup>۵۸</sup> عیسی به علت بی‌ایمانی آن‌ها معجزات زیادی در آنجا بعمل نیاورد.

## مرگ یحیای تعمیددهنده

(همچنین در مرقس ۱۴:۶ - ۲۹ و لوقا ۹:۹ - ۷)

۱۴ در این وقت اخبار مربوط به عیسی به اطلاع هیرودیس پادشاه رسید.<sup>۱</sup> او به ملازمان خود گفت: «این مرد همان یحیای تعمیددهنده است که پس از مرگ زنده شده است و به همین جهت معجزات بزرگی از او به ظهور می‌رسد.»<sup>۲</sup> زیرا هیرودیس بخاطر هیرودیا که زن برادرش فیلیپس بود، یحیی را گرفته و دست و پای او را در بند نهاده و به زندان اندادته بود.<sup>۳</sup> چون یحیی به هیرودیس گفت: «تو حق نداری که با این زن ازدواج کنی.»<sup>۴</sup> هیرودیس می‌خواست او را بکشد اما از مردم می‌ترسید، زیرا در نظر مردم یحیی یک نبی بود.<sup>۵</sup> ولی در موقع جشن تولد هیرودیس، دختر هیرودیا در برابر مهمانان رقصید و هیرودیس آنقدر از رقص او خوشحال شد،<sup>۶</sup> که قسم خورد هرچه بخواهد به او بدهد.<sup>۷</sup> او با راهنمائی مادر خود گفت: «سر یحیی تعمیددهنده را همین حالا در داخل یک پطنوس به من بده.»<sup>۸</sup> پادشاه از شنیدن این سخن

سخت ناراحت شد، ولی به پاس سوگند خود و بخاطر مهمنان خود امر کرد که سر یحیی را به او بدهند.<sup>۱۰</sup> او کسانی را به زندان فرستاده سر یحیی را از تن جدا کرد<sup>۱۱</sup> و سر او را که در داخل یک پطنوس بود، آورده به دختر دادند و او آن را نزد مادر خود برد.<sup>۱۲</sup> سپس شاگردان یحیی آمده بدن او را برداشت و به خاک سپردند. پس از آن آنها به نزد عیسی رفتند و به او خبر دادند.

## خوراک دادن به پنج هزار نفر

(همچنین در مرقس ۳۰:۶ - ۴۴ و لوقا ۹:۱۰ - ۱۷ و یوحنا ۱:۶ - ۱۴)

عیسی وقتی این خبر را شنید، آنجا را ترک کرد و با کشتنی به جای خلوتی رفت. اما مردم باخبر شده دسته دسته از شهرهای خود از راه خشکی بدنیال او رفتند.<sup>۱۳</sup> همین که عیسی به لب بحیره رسید، جمعیت زیادی را دید و دلش به حال آنها سوخت و مريضان آنها را شفا داد.<sup>۱۴</sup> عصر همان روز شاگردانش نزد او آمده گفتند: «اینجا بیابان است و روز هم به آخر رسیده، مردم را به دهات بفرست تا برای خود غذا بخرند.»<sup>۱۵</sup> عیسی به ایشان گفت: «لازم نیست مردم بروند، خود شما به آنها خوراک بدهید.»<sup>۱۶</sup> شاگردان گفتند: «ما فقط پنج نان و دو ماهی داریم.»<sup>۱۷</sup> عیسی در جواب فرمود: «آنها را پیش من بیاورید.»<sup>۱۸</sup> و پس از آن به مردم امر کرد که روی سبزه‌ها بنشینند. آنگاه پنج نان و دو ماهی را گرفته چشم به آسمان دوخت و خدا را شکر نموده نانها را پاره کرد و به شاگردان داد و شاگردان آنها را به مردم دادند.<sup>۱۹</sup> همه خوردند و سیر شدند و از خُرده‌های باقیمانده که شاگردان جمع کردند دوازده سبد کلان پُر شد.<sup>۲۰</sup> غیر از زنان و کودکان پنج هزار مرد خوراک خوردند.

## راه رفتن بر روی آب

(همچنین در مرقس ۴۵:۶ - ۵۲ و یوحنا ۱۵:۶ - ۲۱)

آنگاه عیسی شاگردان خود را مکلف ساخت که سوار کشتنی شده پیش از او به طرف دیگر بحیره بروند تا خودش مردم را رخصت بدند.<sup>۲۱</sup> پس از انجام این کار عیسی به بالای کوهی

رفت تا به تنها بی دعا کند. وقتی شب شد او در آنجا تنها بود. <sup>۲۴</sup> در این موقع کشته در بین

بحیره به علت باد مخالف، گرفتار امواج شده بود. <sup>۲۵</sup> بین ساعت سه و شش صبح عیسی در

حالی که بر روی بحیره قدم می زد نزد آنها آمد. <sup>۲۶</sup> وقتی شاگردان عیسی را دیدند که بر روی آب

بحیره راه می رود آنقدر ترسیدند که با وحشت فریاد زده گفتند: «این یک سایه است.» <sup>۲۷</sup> عیسی

فوراً به ایشان گفت: «خاطر جمع باشید، من هستم، نترسید.» <sup>۲۸</sup> پترس گفت: «ای خداوند اگر

تو هستی به من امر کن تا من هم بر روی آب نزد تو بیایم.» <sup>۲۹</sup> عیسی فرمود: «بیا.» پترس از

کشته پائین آمد و بر روی آب به طرف عیسی رفت. <sup>۳۰</sup> اما وقتی شدت طوفان را دید، به ترس

افتاد و در حالی که در آب غرق می شد فریاد زد: «خداوند، نجاتم بده.» <sup>۳۱</sup> عیسی فوراً رسید و

دست او را گرفته گفت: «ای کم ایمان، چرا شک کردی؟» <sup>۳۲</sup> آنها سوار کشته شدند و باد قطع

شد <sup>۳۳</sup> و کسانی که در کشته بودند به پای او افتاده می گفتند: «تو واقعاً پسر خدا هستی.»

## شفای بیماران در جنیسارت

(همچنین در مرقس ۶:۵۳ - ۵۶)

آنها از بحیره گذشته به سرزمین جنیسارت رسیدند. <sup>۳۵</sup> وقتی که مردم آن محل عیسی را شناختند کسانی را به تمام آن ناحیه فرستاده همه بیماران را نزد او آوردند. <sup>۳۶</sup> آنها از او تقاضا کردند که اجازه دهد مریضان آنها فقط دامن لباس او را لمس نمایند و هر که آن را لمس می کرد، کاملاً شفا می یافت.

## تعالیم اجداد

(همچنین در مرقس ۷:۱ - ۱۳)

۱ در این وقت گروهی از فریسی ها و علمای دین یهود از اورشلیم پیش عیسی آمده از او

پرسیدند: «چرا شاگردان تو آداب و رسومی را که از پدران ما به ما رسیده است، نادیده

می گیرند و پیش از خوردن غذا دست های خود را نمی شویند؟» <sup>۳</sup> عیسی به آنها جواب داد:

چرا خود شما برای اینکه آداب و رسوم گذشته خود را حفظ کنید، حکم خدا را می‌شکنید؟<sup>۴</sup>  
مثلاً خدا فرمود: «پدر و مادر خود را احترام کن، و هر کس به پدر یا مادر خود ناسزا گوید،<sup>۵</sup> باید کشته شود»،<sup>۶</sup> اما شما می‌گویید: «اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید که هر حقی به گردن من داشتید از این به بعد وقف خدا است،<sup>۷</sup> دیگر او مجبور نیست به این وسیله به آن‌ها احترام بگذارد.» شما اینطور کلام خدا را به خاطر آداب و رسوم خود نادیده گرفته‌اید.<sup>۸</sup> ای منافقان! اشعیا درباره شما درست پیشگویی کرد وقتی گفت:

«این قوم با زبان خود، به من احترام می‌گذارند، اما دل‌های شان از من دور است.<sup>۹</sup> عبادت آن‌ها بی‌فایده است، زیرا اوامر انسانی را به جای احکام خدا تعلیم می‌دهند.»<sup>۱۰</sup>

## چیزهایی که انسان را ناپاک می‌سازد

(همچنین در مرقس ۱۴:۷ - ۲۳)

آنگاه عیسی مردم را پیش خود خواسته به ایشان گفت: «به من گوش دهید و این را بدانید که انسان بوسیله آنچه می‌خورد و می‌نوشد نجس نمی‌شود، بلکه آن چیزی که از دهن او بیرون می‌آید، او را نجس می‌سازد.»<sup>۱۱</sup> در این وقت شاگردان پیش او آمده گفتند: «آیا می‌دانی فریسی ها از آنچه گفته‌ای ناراحت شده‌اند؟»<sup>۱۲</sup> عیسی جواب داد: «هر نهالی که پدر آسمانی من بر زمین نکاشته باشد، از ریشه کنده خواهد شد.<sup>۱۳</sup> آن‌ها را به حال خود شان بگذارید، آن‌ها کورانی هستند که راهنمای کوران دیگر می‌باشد و هرگاه کوری راهنمای کور دیگری باشد، هر دو به چاه خواهند افتاد.»<sup>۱۴</sup> آنگاه پترس به عیسی گفت: «معنی این مثال را برای ما بگو.»<sup>۱۵</sup> عیسی در جواب فرمود: «پس شما هنوز هم این چیزها را درک نمی‌کنید؟<sup>۱۶</sup> آیا نمی‌فهمید که هرچه از راه دهن وارد بدن شود به معده می‌رود و پس از آن به مبرز ریخته می‌شود؟<sup>۱۷</sup> اما چیزهایی که از دهن بیرون می‌آید از دل سرچشم می‌گیرد و آن‌ها است که آدمی را نجس می‌سازد،<sup>۱۸</sup> زیرا افکار پلید، قتل، زنا، فسق، دزدی، شهادت دروغ و تهمت از دل سرچشم می‌گیرند.<sup>۱۹</sup> و اینها است، چیزهایی که آدمی را نجس می‌سازند نه نشستن دست‌ها پیش از غذا.»<sup>۲۰</sup>

<sup>۲۱</sup> آنگاه عیسی آن محل را ترک کرده به نواحی صور و صیدون رفت. <sup>۲۲</sup> یک زن کتعانی که اهل آنجا بود، پیش عیسی آمد و با صدای بلند گفت: «ای آقا، ای پسر داود، به من رحم کن، دخترم سخت گرفتار روح ناپاک شده است.» <sup>۲۳</sup> اما عیسی هیچ جوابی به او نداد تا اینکه شاگردان پیش آمدند و از عیسی خواهش کرده گفتند: «او فریاد کنان به دنبال ما می‌آید، او را رخصت کن.» <sup>۲۴</sup> عیسی در جواب گفت: «من فقط برای گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل فرستاده شده‌ام.» <sup>۲۵</sup> اما آن زن نزدیک آمده پیش پای عیسی به خاک افتاد و فریاد زد: «ای آقا، به من کمک کن.» <sup>۲۶</sup> عیسی در جواب او گفت: «درست نیست که نان اطفال را برداریم و پیش سگ‌ها بیندازیم.» <sup>۲۷</sup> اما آن زن جواب داد: «درست است ای آقا، اما سگ‌ها نیز از پس مانده‌های که از دسترخوان ارباب شان می‌افتد، می‌خورند.» <sup>۲۸</sup> عیسی در جواب به او گفت: «ای زن، ایمان تو بزرگ است. آرزوی تو برآورده شود.» و از همان لحظه دخترش شفا یافت.

## شفای بسیاری از بیماران

<sup>۲۹</sup> عیسی آن محل را ترک کرده و از راه لب بحیره جلیل به بالای کوهی رفت و در آنجا نشست. <sup>۳۰</sup> عده زیادی از مردم پیش او آمدند و شلان و کوران، گنگان و لنگان و بیماران دیگر را با خود آورده پیش پاهای او می‌گذاشتند و او آن‌ها را شفا می‌داد. <sup>۳۱</sup> مردم وقتی گنگان را گویا و اشخاص شل را سالم و لنگان را روان و کوران را بینا دیدند، تعجب کردند و خدای اسرائیل را حمد گفتند.

## غذا دادن به چهار هزار نفر

عیسی شاگردان را پیش خود خواسته به آنها گفت: «دل من برای این مردم می‌سوزد. اینک سه روز است که آن‌ها با من هستند و دیگر چیزی برای خوردن ندارند. من نمی‌خواهم آن‌ها را گرسنه روانه کنم، چون ممکن است در راه ضعف کنند.»<sup>۳۳</sup> شاگردان در جواب گفتند: «از کجا می‌توانیم در این بیابان نان کافی برای سیر کردن چنین جمعیتی پیدا کنیم؟»<sup>۳۴</sup> عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» جواب دادند: «هفت نان و چند ماهی کوچک.»<sup>۳۵</sup> عیسی امر کرد که مردم روی زمین بنشینند.<sup>۳۶</sup> آنگاه آن هفت نان و ماهی‌ها را گرفت و پس از آنکه خدا را شکر نمود آن‌ها را پاره کرده به شاگردان داد و شاگردان به مردم دادند.<sup>۳۷</sup> همه خوردن و سیر شدند و از خردمندانه هفت سبد پُر شد.<sup>۳۸</sup> غیر از زنان و کودکان چهار هزار مرد از آن خوراک خوردند.<sup>۳۹</sup> آنگاه عیسی جمعیت را رخصت داد و خود سوار کشتی شده و به ناحیه مَجَدَل رفت.

## تقاضای معجزه

(همچنین در مرقس ۱۱:۸ - ۱۳ و لوقا ۵۴:۱۲ - ۵۶)

**۱۶** <sup>۱</sup> پیروان فرقه‌های فریسی و صدوqi پیش آمده از روی امتحان از عیسی خواستند که معجزه آسمانی به آنها نشان دهد.<sup>۲</sup> عیسی در جواب آن‌ها گفت: «در وقت غروب اگر آسمان سرخ باشد شما می‌گویید هوا خوب خواهد بود<sup>۳</sup> و اگر صبح وقت آسمان سرخ و گرفته باشد می‌گوئید باران خواهد بارید. شما که می‌توانید با نگاه کردن به آسمان هوا را پیش‌بینی کنید، چگونه نمی‌توانید معنی علائم و نشانه‌های این زمان را درک کنید؟<sup>۴</sup> این نسل شریر و بی‌وفای جویای معجزه است و معجزه‌ای به جز معجزه یونس نبی به آن داده نخواهد شد.» پس از آن عیسی آن‌ها را ترک کرد و از آنجا رفت.

## خمیر مایه فرقه‌های فریسی و صدوqi

(همچنین در مرقس ۱۴:۸ - ۲۱)

<sup>۵</sup> شاگردان به آن طرف بحیره می‌رفتند ولی فراموش کرده بودند که با خود نان ببرند.<sup>۶</sup> پس وقتی

عیسی به ایشان فرمود: «از خمیرمایه فرقه‌های فریسی و صدوqi دور باشید و احتیاط کنید.»

آنها در بین خود صحبت کرده می‌گفتند: «چون ما نان همراه خود نیاورده‌ایم او چنین می‌گوید.»<sup>۹</sup> عیسی این را درک کرد و به ایشان گفت: «ای کم‌ایمانان، چرا درباره نداشتن نان صحبت می‌کنید؟ آیا هنوز هم نمی‌فهمید؟ آیا آن پنج نان و پنج هزار مرد را بخاطر ندارید؟ چند سبد جمع کردید؟<sup>۱۰</sup> یا در مورد آن هفت نان و چهار هزار مرد، چند سبد جمع کردید؟ چرا نمی‌توانید بفهمید که من درباره نان صحبت نمی‌کردم؟ من فقط گفتم که از خمیرمایه فرقه‌های فریسی و صدوqi احتیاط کنید.»<sup>۱۱</sup> آنگاه فهمیدند که عیسی از آنها می‌خواهد، که از تعالیم فرقه‌های فریسی و صدوqi احتیاط کنند، نه از خمیرمایه نان.

## تو مسیح هستی

(همچنین در مرقس ۲۷:۸ - ۳۰ و لوقا ۱۸:۹ - ۲۱)

وقتی عیسی به نواحی اطراف قیصریه فیلیپس رسید از شاگردان خود پرسید: «به نظر مردم پسر انسان کیست؟»<sup>۱۴</sup> آنها جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند یحیای تعمیددهنده است و عده‌ای می‌گویند: الیاس یا ارمیا و یا یکی از انبیا است.»<sup>۱۵</sup> عیسی پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟»<sup>۱۶</sup> شمعون پترس جواب داد: «تو مسیح، پسر خدای زنده هستی.»<sup>۱۷</sup> آنگاه عیسی گفت: «ای شمعون پسر یونا، خوشابحال تو! چون تو این را از انسان نیاموختی بلکه پدر آسمانی من آن را بر تو آشکار ساخته است.<sup>۱۸</sup> و به تو می‌گویم که تو پترس هستی و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و نیروهای مرگ هرگز بر آن دست نخواهد یافت<sup>۱۹</sup> و کلیدهای پادشاهی آسمانی را به تو می‌دهم، آنچه را که تو در زمین بیندی در آسمان بسته خواهد شد و هرچه را که در روی زمین باز نمایی در آسمان باز خواهد شد.»<sup>۲۰</sup> بعد از آن عیسی به شاگردان امر کرد به کسی نگویند که او مسیح است.

## پیشگویی عیسی درباره مرگ و قیام خود

<sup>۲۱</sup> از آن زمان عیسی به آشکار ساختن این حقیقت پرداخت و به شاگردان خود گفت که او می‌بایست به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ، سران کاهنان و علمای دین یهود رنج بسیار ببیند و کشته شود و روز سوم زنده گردد.<sup>۲۲</sup> اما پترس عیسی را به کناری کشید و با اعتراض به او گفت: «خدا نکند! نخیر، خداوندا، هرگز برای تو چنین واقع نخواهد شد.»<sup>۲۳</sup> عیسی برگشته به پترس گفت: «دور شو، ای شیطان، تو مانع راه من هستی و افکار تو افکار انسانی است، نه خدایی.»

<sup>۲۴</sup> سپس عیسی به شاگردان خود فرمود: «اگر کسی بخواهد پیرو من باشد باید دست از جان خود بشوید و صلیب خود را برداشته بدنبال من بباید.<sup>۲۵</sup> زیرا هر که بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست می‌دهد، اما هر که بخاطر من جان خود را فدا کند آن را نگاه خواهد داشت.<sup>۲۶</sup> برای انسان چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد، اما جان خود را از دست بدهد؟ زیرا او دیگر به هیچ قیمتی نمی‌تواند آن را باز یابد.<sup>۲۷</sup> پسر انسان با جلال پدر خود همراه با فرشتگان می‌آید و به هر کس مطابق اعمالش اجر می‌دهد.<sup>۲۸</sup> آمین، به شما می‌گوییم، بعضی کسانی در اینجا ایستاده‌اند که تا آمدن پسر انسان را نبینند که در پادشاهی خود می‌آید، طعم مرگ را نخواهند چشید.»

## تبديل هيئت عيسى

(همچنین در مرقس ۹:۲-۱۳ و لوقا ۹:۲۸-۳۶)

<sup>۱۷</sup> بعد از شش روز عیسی، پترس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب را گرفته به بالای کوهی بلند برد تا در آنجا تنها باشند.<sup>۲</sup> در حضور آن‌ها هیئت او تغییر کرد، رویش مانند آفتاب درخشید و لباسش مثل نور سفید گشت.<sup>۳</sup> در همین موقع شاگردان، موسی و الیاس را دیدند که با عیسی صحبت می‌کردند. آنگاه پترس به عیسی گفت: «خداوندا، چه خوب است که ما اینجا

هستیم. اگر بخواهی من سه سایبان در اینجا می‌سازم: یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای الیاس.<sup>۵</sup> هنوز سخن او تمام نشده بود که ابری درخشان آنها را فراگرفت و از آن ابر صدایی شنیده شد که می‌گفت: «این است پسر عزیز من که از او خوشنودم. به او گوش دهید.»<sup>۶</sup> وقتی شاگردان این صدا را شنیدند، بسیار ترسیدند و با صورت به خاک افتادند. آنگاه عیسی پیش آنها آمد و بر آنها دست گذاشت<sup>۷</sup>ه گفت: «برخیزید، دیگر نترسید.»<sup>۸</sup> وقتی شاگردان چشمان خود را باز کردند جز عیسی، کسی دیگر را ندیدند.

در حالی که از کوه پایین می‌آمدند، عیسی به آنها امر کرد تا روزی که پسر انسان پس از مرگ زنده نشده است درباره آنچه دیده بودند به کسی چیزی نگویند.<sup>۹</sup> شاگردان پرسیدند: «پس چرا علمای دین می‌گویند باید اول الیاس بباید؟»<sup>۱۰</sup> عیسی جواب داد: «درست است، اول الیاس خواهد آمد و همه چیز را اصلاح خواهد کرد.<sup>۱۱</sup> اما من به شما می‌گویم که الیاس آمده است و آنها او را نشناختند و آنچه خواستند با او کردند. پسر انسان نیز باید همینطور از دست ایشان رنج ببیند.»<sup>۱۲</sup> در این وقت شاگردان فهمیدند که مقصد او یحیای تعمیددهنده است.

## شفای یک میرگی دار

(همچنین در مرقس ۱۴:۹ - ۲۹ و لوقا ۳۷:۹ - ۴۳)

همینکه عیسی و شاگردان پیش مردم برگشتند، مردی نزد عیسی آمد و در برابر او زانو زده گفت: «ای آقا، بر پسر من رحم کن. او میرگی دارد و دچار حمله‌های سختی می‌شود بطوری که بارها خود را در آب و آتش انداخته است.<sup>۱۳</sup> او را پیش شاگردان تو آوردم، اما نتوانستند او را شفا دهند.»<sup>۱۴</sup> عیسی در جواب گفت: «مردم این زمانه چقدر بی‌ایمان و بی‌راه هستند! تا به کی باید با شما باشم؟ و تا چه وقت باید شما را تحمل کنم؟ او را پیش من بیاورید.»<sup>۱۵</sup> پس عیسی با تندی به روح ناپاک امر کرد از او خارج شود. روح ناپاک او را ترک کرد و آن پسر در همان لحظه شفا یافت.

بعد از این واقعه شاگردان عیسی آمده در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن روح ناپاک را بیرون کنیم؟» <sup>۲۰</sup> عیسی جواب داد: «چون ایمان شما کم است! بدانید که اگر به اندازه یک دانه اوری ایمان داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید که از اینجا به آنجا منتقل شود و منتقل خواهد شد و هیچ چیز برای شما محال نخواهد بود. <sup>۲۱</sup> [لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.]»

## دومین پیشگویی مرگ و قیام

(همچنین در مرقس ۳۰:۹ - ۳۲ و لوقا ۴۳:۹ - ۴۵)

<sup>۲۲</sup> در موقعی که آن‌ها هنوز در جلیل دور هم بودند، عیسی به ایشان گفت: «پسر انسان بزودی به دست مردم تسلیم می‌گردد <sup>۲۳</sup> و آنها او را خواهند کشت ولی او در روز سوم باز زنده خواهد شد.» شاگردان بسیار غمگین شدند.

## پرداخت مالیات عبادتگاه

<sup>۲۴</sup> در موقع ورود عیسی و شاگردان به کپرناحوم، کسانی که مأمور وصول مالیات برای عبادتگاه بودند پیش پترس آمده از او پرسیدند: «آیا استاد تو مالیات عبادتگاه را نمی‌پردازد؟» <sup>۲۵</sup> پترس گفت «البته!» وقتی پترس به خانه رفت قبل از اینکه چیزی بگوید عیسی به او گفت: «ای شمعون، به نظر تو پادشاهان جهان از چه کسانی محصول و مالیات می‌گیرند. از ملت خود یا از بیگانگان؟» <sup>۲۶</sup> پترس گفت: «از بیگانگان.» عیسی فرمود: «در این صورت خود ملت معاف است، <sup>۲۷</sup> اما برای اینکه این اشخاص لغزش نخورند برو و چنگکی به بحیره بینداز، وقتی دهن اولین ماهی صیدشده را باز کنی، سکه‌ای در آن خواهی یافت. آن را بردار و مالیات من و خود را به آن‌ها بده.»

**چه کسی بزرگتر است**

(همچنین در مرقس ۹:۳۳-۳۷ و لوقا ۹:۴۶-۴۸)

**۱۸** <sup>۱</sup> در آن وقت شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چه کسی در پادشاهی آسمانی از همه بزرگتر است؟» <sup>۲</sup> عیسی کودکی را صدا کرد و از او خواست در برابر آنها بایستد <sup>۳</sup> و سپس به آنها گفت: «در حقیقت به شما می‌گوییم که اگر شما تغییر نکنید و مانند کودکان نگردید هرگز داخل پادشاهی آسمانی نخواهید شد. <sup>۴</sup> در پادشاهی آسمانی، آن کسی از همه بزرگتر است که خود را فروتن سازد و مانند این کودک بشود. <sup>۵</sup> و کسی که چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است.

## وسوسه‌های گناه

(همچنین در مرقس ۹:۴۲-۴۸ و لوقا ۱:۱۷)

<sup>۶</sup> وای بحال کسی که باعث لغزش یکی از این کوچکان که به من ایمان دارند بشود. برای او بهتر می‌بود که سنگ آسیابی به گردنیش آویخته شود و در اعمق دریا غرق گردد. <sup>۷</sup> وای بر دنیا که باعث چنین لغزش‌هایی می‌شود! حتماً لغزش‌هایی پیش خواهد آمد، اما وای برکسی که باعث این لغزش‌ها شود. <sup>۸</sup> بنابراین اگر دست یا پای تو، تو را به گناه بکشاند آن را قطع کن و دور بیندار، زیرا برای تو بهتر است که بدون دست یا پا به زندگی راه یابی تا با دو دست و دو پا به داخل آتش ابدی افگنده شوی. <sup>۹</sup> و اگر چشم تو، تو را به گناه می‌کشاند، آن را بکش و دور بیندار، زیرا بهتر است که با یک چشم به زندگی راه یابی تا با دو چشم به آتش دوزخ افگنده شوی.

## مثل گوسفند گمشده

(همچنین در لوقا ۱۵:۳-۷)

<sup>۱۰</sup> هرگز این کوچکان را حقیر نشمارید. بدانید که آنها در عالم بالا فرشتگانی دارند که پیوسته روی پدر مرا که در آسمان است، می‌بینند.<sup>۱۱</sup> [زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را نجات بخشد].<sup>۱۲</sup> عقیدهٔ شما چیست؟ اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آن‌ها گم شود، آیا او نود و نه گوسفند دیگر را در کوهسار رها نمی‌کند و به جستجوی گوسفند گمشده نمی‌رود؟<sup>۱۳</sup> و هرگاه آن را پیدا کند برای آن یک گوسفند بیشتر شاد می‌شود تا برای آن نود و نه گوسفند دیگر که گم نشده‌اند.<sup>۱۴</sup> به همین طور پدر آسمانی شما نمی‌خواهد که حتی یکی از این کوچکان از دست برود.

## وقتی شخصی مرتکب خطا می‌شود

<sup>۱۵</sup> اگر برادرت به تو بدی کند، برو و با او در تنها بی درباره آن موضوع صحبت کن. اگر به سخن تو گوش دهد برادر خود را باز یافته‌ای<sup>۱۶</sup> و اگر به سخن تو گوش ندهد، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا از زیان دو یا سه شاهد این موضوع تأیید شود.<sup>۱۷</sup> اگر حاضر نیست سخنان آنها را بشنود موضوع را به اطلاع کلیسا برسان و اگر حاضر نشود به کلیسا گوش دهد، با او مثل یک بیگانه یا جزیه‌گیر رفتار کن.

<sup>۱۸</sup> بدانید که چیزی را که شما در روی زمین بینید در آسمان هم بسته می‌شود و چیزی را که در روی زمین باز نمایید در آسمان باز می‌شود.<sup>۱۹</sup> و نیز بدانید که هرگاه دو نفر از شما در روی زمین درباره آنچه که از خدا می‌خواهند یکدل باشند، پدر آسمانی من آن را به ایشان خواهد بخشید،<sup>۲۰</sup> زیرا هرجا که دو یا سه نفر بنام من جمع شوند، من آنجا در میان آنها هستم.»

## کسی که دیگران را نمی‌بخشد

<sup>۲۱</sup> در این وقت پترس پیش عیسی آمده از او پرسید: «خداؤندا، اگر برادر من نسبت به من خطا بکند، تا چند بار باید او را ببخشم؟ تا هفت بار؟»<sup>۲۲</sup> عیسی در جواب گفت: «نمی‌گویم هفت

بار، بلکه هفتاد مرتبه هفت بار.<sup>۲۳</sup> چون پادشاهی آسمانی مانند پادشاهی است که تصمیم گرفت از خادمان خود حساب بخواهد.<sup>۲۴</sup> وقتی این کار را شروع کرد شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار از او قرضدار بود، [ارزش یک قنطار بیش از معاش پانزده سال یک کارگر بود]<sup>۲۵</sup> اما چون او نمی‌توانست آن را بپردازد، اربابش امر کرد او را با زن و فرزندان و تمام هستی اش بفروشنده تا قرض خود را بپردازد.<sup>۲۶</sup> آن شخص پیش پای ارباب خود افتاده گفت: «ای آقا، به من مهلت بده و من تمام آن را تا پول آخر به تو خواهم پرداخت.»<sup>۲۷</sup> دل ارباب به حال او سوخت. به طوریکه قرض او را بخشید و به او اجازه داد برود.

اما او وقتی از آنجا رفت در راه با یکی از همکاران خود روبرو شد که تقریباً صد دینار [برابر با معاش صد روز] از او قرضدار بود، او را گرفت و گلویش را فشرده گفت: «قرض مرا به من بپرداز.»<sup>۲۸</sup> آن شخص به پای همکار خود افتاد و به او التماس کرده گفت: «به من مهلت بده، پول تو را می‌پردازم.»<sup>۲۹</sup> اما او قبول نکرد و آن مرد را به زندان انداخت تا قرض خود را بپردازد.<sup>۳۰</sup> خادمان دیگر که این ماجرا را دیدند بسیار جگرخون شدند و به نزد ارباب خود رفته تمام جریان را به اطلاع او رسانیدند.<sup>۳۱</sup> او آن مرد را خواسته به او گفت: «ای غلام شریر، بخاطر خواهشی که از من کردی من همه قرض تو را به تو بخشیدم.<sup>۳۲</sup> آیا نمی‌باید همینطور که من دلم برای تو سوخت، تو هم به همکار خود دلسوزی می‌کردی؟»<sup>۳۳</sup> ارباب آنقدر خشمگین شد که آن غلام را به زندان انداخت و امر کرد، که تا وقتی تمام قرض خود را نپرداخته است، آزاد نشود.<sup>۳۴</sup> پدر آسمانی من هم با شما همینطور رفتار خواهد کرد، اگر همه شما برادر خود را از دل نبخشید.»<sup>۳۵</sup>

## تعلیم عیسی درباره طلاق (همچنین در مرقس ۱۰:۱۲ - ۱۱:۱)

۱۹ وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید جلیل را ترک کرد و به ناحیه یهودیه در آن

طرف دریای اُردن رفت.<sup>۲</sup> جمعیت زیادی به دنبال او رفته و عیسی آنها را در آنجا شفا داد.<sup>۳</sup> بعضی از فریسی‌ها هم پیش او آمده از روی امتحان از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد به هر علتی که بخواهد زن خود را طلاق دهد؟»<sup>۴</sup> عیسی در جواب از آنها پرسید: «آیا تا به حال نخوانده‌اید که پروردگار از ابتدا انسان را مرد و زن آفرید؟<sup>۵</sup> به این سبب است که مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند و به زن خود می‌پیوندد و آن دو یک تن می‌شوند<sup>۶</sup> از این رو آنها دیگر دو نیستند بلکه یک تن هستند، پس آنچه را که خدا به هم پیوسته است انسان نباید جدا سازد.»<sup>۷</sup> آنها پرسیدند: «پس چرا موسی اجازه داد که مرد با دادن یک طلاق‌نامه به زن خود از او جدا شود؟»<sup>۸</sup> عیسی در جواب گفت: «به خاطر سنگدلی شما بود که موسی اجازه داد از زن خود جدا شوید، ولی از ابتدای خلقت چنین نبود. <sup>۹</sup> اما من به شما می‌گویم هر کس زن خود را به هر سببی به جز سبب زنا طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید مرتكب زنا می‌شود.»<sup>۱۰</sup> شاگردان به او گفتند: «اگر شوهر در مقابل زنش باید چنین وضعی داشته باشد، بهتر است که دیگر کسی ازدواج نکند.»<sup>۱۱</sup> عیسی به آنها گفت: «همه نمی‌توانند این سخن را قبول کنند، مگر کسانی که قدرت آن را داشته باشند.<sup>۱۲</sup> بعضی‌ها طوری به دنیا آمده‌اند که اصلاً نمی‌توانند ازدواج کنند، عده‌ای هم به دست انسان خسی شده‌اند و عده‌ای نیز به خاطر پادشاهی آسمانی از ازدواج خودداری می‌کنند. بنابراین هر کس قدرت اجرای این تعلیم را دارد، آن را بپذیرد.»

## عیسی اطفال کوچک را برکت می‌دهد

(همچنین در مرقس ۱۰:۱۳-۱۶ و لوقا ۱۵:۱۸-۱۷)

در این وقت عده‌ای از مردم، اطفال کوچک را پیش عیسی آوردند تا او دست خود را بر سر آنها بگذارد و برای آنها دعا کند. اما شاگردان آنها را به خاطر این کار سرزنش کردند.<sup>۱۴</sup> اما عیسی به آنها فرمود: «بگذارید اطفال کوچک نزد من بیایند و مانع آنها نشوید، زیرا پادشاهی آسمان به چنین کسانی تعلق دارد.<sup>۱۵</sup> عیسی دست خود را بر سر کودکان گذاشت و سپس از آنجا رفت.

<sup>۱۶</sup> در این هنگام مردی پیش آمد و از عیسی پرسید: «ای استاد چه کار نیکی باید بکنم تا بتوانم زندگی ابدی را به دست آورم؟» <sup>۱۷</sup> عیسی به او گفت: «چرا درباره نیکی از من سوال می‌کنی؟ فقط یکی نیکو است. اما اگر تو می‌خواهی به زندگی راه یابی، احکام شریعت را نگاهدار.» <sup>۱۸</sup> او پرسید: «کدام احکام؟» عیسی در جواب فرمود: «قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، <sup>۱۹</sup> احترام پدر و مادر خود را نگاهدار و همسایهات را مانند خود دوست بدار.» <sup>۲۰</sup> آن جوان جواب داد: «من همه اینها را نگه داشته‌ام، دیگر چه چیزی کم دارم؟» <sup>۲۱</sup> عیسی به او فرمود: «اگر می‌خواهی کامل باشی برو، دارایی خود را بفروش و به فقرا بده تا برای تو در عالم بالا ثروتی اندوخته شود. آن وقت بیا و از من پیروی کن.» <sup>۲۲</sup> وقتی آن جوان این را شنید با دلی افسرده از آنجا رفت زیرا ثروت بسیار داشت.

<sup>۲۳</sup> عیسی به شاگردان خود فرمود: «بدانید که ورود دولتمندان به پادشاهی آسمان بسیار مشکل است، <sup>۲۴</sup> باز هم می‌گوییم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است تا ورود یک شخص دولتمند به پادشاهی خدا.» <sup>۲۵</sup> شاگردان از شنیدن این سخن سخت پریشان شده پرسیدند: «پس چه کسی می‌تواند نجات بیابد؟» <sup>۲۶</sup> عیسی به آنها دید و فرمود: «برای انسان این محال است ولی برای خدا همه چیز ممکن می‌باشد.» <sup>۲۷</sup> پیش در جواب به او گفت: «ما که همه چیز را ترک کرده و به دنبال تو آمده‌ایم، اجر ما چه خواهد بود؟» <sup>۲۸</sup> عیسی جواب داد: «در حقیقت به شما می‌گوییم که در روز قیامت، در آن هنگام که پسر انسان با شکوه و جلال آسمانی بر تخت سلطنت خود می‌نشیند، شما که از من پیروی کرده‌اید بر دوازده تخت خواهید نشست و بر دوازده طایفه اسرائیل داوری خواهید نمود.» <sup>۲۹</sup> و هرکس که به خاطر من خانه و برادران و خواهران و پدر و مادر و کودکان و زمین خود را ترک کرده باشد، چندین برابر اجر خواهد گرفت و زندگی ابدی را به دست خواهد آورد. <sup>۳۰</sup> اما بسیاری از کسانی که اکنون اول هستند،

آخر خواهند شد و بسیاری از آن‌ها که اکنون آخر هستند اول خواهند بود.

## مزدوران تاکستان

۲۰ <sup>۱</sup> پادشاهی آسمان مانند صاحب تاکستانی است که یک روز صبح وقت بیرون رفت تا مزدورانی برای کار در تاکستان خود بگیرد <sup>۲</sup> و بعد از آنکه آن‌ها درباره مزد روزانه موافقت کردند، آنها را به سرکار فرستاد. <sup>۳</sup> ساعت نه صبح باز بیرون رفت و کسان دیگری را دید که بیکار در بازار ایستاده بودند. <sup>۴</sup> به آن‌ها گفت: «بروید و در تاکستان من کار کنید و من حق شما را به شما خواهم داد.» و آن‌ها هم رفته‌اند. <sup>۵</sup> در وقت چاشت و همچنین ساعت سه بعد از ظهر باز بیرون رفت و مانند دفعات پیش عده‌ای را به کار گرفت. <sup>۶</sup> او یک ساعت پیش از غروب آفتاب باز بیرون رفت و دسته دیگری را در آنجا ایستاده دید، به آنها گفت: «چرا تمام روز اینجا بیکار ایستاده‌اید؟» <sup>۷</sup> آن‌ها جواب دادند: «چونکه هیچ کس به ما کاری نداده است.» پس او به آنها گفت: «بروید و در تاکستان من کار کنید.» <sup>۸</sup> وقتی غروب شد صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: «مزدوران را صدا کن و مزد همه را بدء، از کسانی که آخر آمدند شروع کن و آخر همه به کسانی که اول آمدند.» <sup>۹</sup> آنها که یک ساعت قبل از غروب شروع به کار کرده بودند پیش آمدند و هریک مزد یک روز تمام را گرفت. <sup>۱۰</sup> وقتی نوبت به کسانی رسید که اول آمده بودند آن‌ها انتظار داشتند از دیگران بیشتر بگیرند اما به آنها به اندازه دیگران داده شد. <sup>۱۱</sup> وقتی مزدوران مزد خود را گرفتند شکایت کنان به صاحب تاکستان گفتند: <sup>۱۲</sup> «این کسانی که آخر همه آمده‌اند فقط یک ساعت کار کرده‌اند و تو آنها را با ما که تمام روز در آفتاب سوزان کارهای سنگین را تحمل کرده ایم در یک سطح قرار داده‌ای.» <sup>۱۳</sup> آن مالک رو به یکی از آن‌ها کرده گفت: «ای دوست، من که به تو ظلمی نکرده‌ام. مگر تو قبول نکردنی که با این مزد کار کنی؟» <sup>۱۴</sup> پس مزد خود را بردار و برو. من می‌خواهم به نفر آخر به اندازه تو مزد بدهم. <sup>۱۵</sup> آیا حق ندارم که با پول خود مطابق خواهش خود عمل کنم؟ چرا به سخاوت من بدینی می‌کنی؟» <sup>۱۶</sup> به این ترتیب، آخرين، اولين و اولين، آخرین خواهند شد.»

## سومین پیشگویی مرگ و قیام عیسی

(همچنین در مرقس ۱۰:۳۲-۳۴ و لوقا ۱۸:۳۱-۳۴)

۱۷ وقتی عیسی به طرف اورشلیم می‌رفت در راه، دوازده شاگرد خود را به گوشه‌ای بُرد و به آنها گفت: <sup>۱۸</sup> «اکنون ما به اورشلیم می‌رویم و در آنجا پسر انسان به دست سران کاهنان و علمای دین تسلیم خواهد شد و آنها حکم مرگ او را داده، <sup>۱۹</sup> تحویل بیگانگان خواهند کرد تا آن‌ها او را ریشخند نموده تازیانه بزنند و مصلوب کنند و او در روز سوم بار دیگر زنده خواهد شد.»

## خواهش یک مادر

(همچنین در مرقس ۱۰:۳۵-۴۵)

۲۰ آنگاه مادر پسران زبده همراه فرزندان خود پیش عیسی آمده رو به خاک افتاد و تقاضا نمود که عیسی به او لطفی بنماید. <sup>۲۱</sup> عیسی پرسید: «چه می‌خواهی؟» گفت: «وعده بدہ که در پادشاهی تو این دو پسر من یکی در دست راست تو و دیگری در دست چپ تو بنشینند.» <sup>۲۲</sup> عیسی به آن دو برادر رو کرده گفت: «شما نمی‌دانید که چه می‌خواهید. آیا می‌توانید جامی را که من می‌نوشم، بنوشید؟» آن‌ها جواب دادند: «بلی، می‌توانیم.» <sup>۲۳</sup> عیسی به آنها گفت: «درست است شما از جام من خواهید نوشید، اما انتخاب کسانی که در دست راست و دست چپ من بنشینند با من نیست، زیرا کسانی در دست راست یا چپ من خواهند نشست که پدر من قبلًا برای شان آماده کرده است.» <sup>۲۴</sup> وقتی ده شاگرد دیگر از این موضوع باخبر شدند از آن دو برادر سخت رنجیدند. <sup>۲۵</sup> پس عیسی آنها را پیش خود خواسته فرمود: «شما می‌دانید که در این دنیا حکمرانان بر زیردستان خود آقایی می‌کنند و بزرگان شان به آنها زور می‌گویند. <sup>۲۶</sup> اما در میان شما نباید چنین باشد، بلکه هر که می‌خواهد در بین شما بزرگ باشد باید خادم همه گردد و هر که بخواهد بالاتر از همه شود باید غلام همه باشد. <sup>۲۷</sup> پسر انسان نیز نیامد تا خدمت شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

## شفای دو نابینا

(همچنین در مرقس ۱۰:۵۲-۴۶ و لوقا ۱۸:۳۵-۴۳)

۲۹ وقتی عیسی و شاگردانش شهر اریحا را ترک می‌کردند، جمعیت بزرگی به دنبال او رفت.  
۳۰ در کنار راه دو نفر نابینا نشسته بودند و چون شنیدند که عیسی از آنجا می‌گذرد، فریاد زده  
گفتند: «ای آقا، ای پسر داود، بر ما رحم کن.»<sup>۳۱</sup> مردم آنها را سرزنش کرده و به آنها می‌گفتند  
که خاموش شوند. اما آن دو نفر بیشتر فریاد کرده می‌گفتند: «ای آقا، ای پسر داود، به ما رحم  
کن.»<sup>۳۲</sup> عیسی ایستاد و آن دو مرد را صدا کرده پرسید: «چه می‌خواهید برای تان انجام دهم؟»  
آنها گفتند: «ای آقا، ما می‌خواهیم که چشمان ما باز شوند.»<sup>۳۳</sup> دل عیسی سوخت، چشمان  
آنها را لمس کرد و آنها فوراً بینائی خود را بازیافتند و به دنبال او رفتند.

## ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم

(همچنین در مرقس ۱۱:۱۱-۱۱ و لوقا ۱۲:۲۸-۴۰ و یوحنا ۱۲:۱۹-۱۹)

۱۲ وقتی عیسی و شاگردان به نزدیکی‌های اورشلیم و به دهکدهٔ بیت‌فاجی واقع در کوه زیتون رسیدند عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاد<sup>۴</sup> و به آنها گفت: «به دهکدهٔ مقابل بروید. نزدیک دروازه آن، الاغی را با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کنید و پیش من بیاورید.<sup>۵</sup> اگر کسی به شما حرفی زد بگویید که خداوند به آنها احتیاج دارد و او به شما اجازه خواهد داد که آنها را فوراً بیاورید.»<sup>۶</sup> و به این وسیله پیشگویی پیغمبر تمام شد که می‌فرماید:

«به دختر سهیون بگویید: اینک پادشاه تو است که بر الاغی نشسته و بر کره چهار پایی  
سوار است و با شکستگی نزد تو می‌آید.»<sup>۷</sup>

آن دو شاگرد رفتند و آنچه به آنها گفته شده بود انجام دادند.<sup>۸</sup> و آن الاغ و کره‌اش را آوردند و آنگاه لباسهای خود را بر پشت آنها انداختند و عیسی سوار شد.<sup>۹</sup> جمعیت زیادی جاده را با

لباسهای خود فرش کردند و بعضی، شاخه‌های درختان را می‌بریدند و در راه می‌گسترانیدند.

آنگاه جمعیتی که پیش روی می‌رفتند و آن‌ها که از عقب می‌آمدند فریاد می‌زدند و می‌گفتند: «مبارک باد پسر داود، فرخنده باد آن کسی که به نام خداوند می‌آید. خدای متعال او را مبارک

سازد.»<sup>۱۰</sup> همین که عیسی داخل اورشلیم شد تمام مردم شهر به هیجان آمدند و عده‌ای می‌پرسیدند: «این شخص کیست؟»<sup>۱۱</sup> جمعیت جواب می‌دادند: «این عیسی پیامبر است که از ناصرۀ جلیل آمده است.»

## عیسی در عبادتگاه اورشلیم

(همچنین در مرقس ۱۱:۱۵-۱۹ و لوقا ۱۹:۴۵-۴۸ و یوحنا ۲:۱۳-۲۲)

آنگاه عیسی به داخل عبادتگاه رفت و همه کسانی را که در عبادتگاه به خرید و فروش مشغول بودند بیرون راند. او میزهای صرافان و جایگاه‌های کبوتر فروشان را چپه کرد<sup>۱۲</sup> و به آنها گفت: «نوشته شده است: خانه من جای عبادت خوانده خواهد شد. اما شما آن را لانه دزدان ساخته‌اید.»

نابینایان و مفلوجان در عبادتگاه به نزد او آمدند و او آن‌ها را شفا داد.<sup>۱۳</sup> سران کاهنان و علمای دین وقتی معجزات بزرگ عیسی را دیدند و شنیدند که کودکان در عبادتگاه فریاد می‌زدند: «مبارک باد پسر داود» خشمگین شدند.<sup>۱۴</sup> آن‌ها از عیسی پرسیدند: «آیا می‌شنوی اینها چه می‌گویند؟» عیسی جواب داد: «بلی می‌شنوم! مگر نخوانده‌اید که کودکان و شیرخوارگان را می‌آموزی تا زبان آن‌ها به حمد و ثنای تو بپردازنند؟»<sup>۱۵</sup> آنگاه آنها را ترک کرد و از شهر خارج شد و به بیت‌عنیا رفت و شب را در آنجا گذرانید.

## نفرین درخت انجیر

(همچنین در مرقس ۱۱:۱۲-۱۴ و ۲۰-۲۴)

صبح روز بعد وقتی عیسی به شهر برگشت، گرسنه شد<sup>۱۹</sup> و در کنار جاده درخت انجیری دیده به طرف آن رفت اما جز برگ چیزی در آن نیافت. پس آن درخت را خطاب کرده فرمود: «تو دیگر هرگز ثمر نخواهی آورد.» و آن درخت در همان لحظه خشک شد.<sup>۲۰</sup> شاگردان از دیدن آن تعجب کرده پرسیدند: «چرا این درخت به این زودی خشک شد؟»<sup>۲۱</sup> عیسی در جواب به آنها گفت: «بیقین بدانید که اگر ایمان داشته باشد و شک نکنید، نه تنها قادر خواهید بود آنچه را که نسبت به این درخت انجام شد انجام دهید، بلکه اگر به این کوه بگویید که از جای خود کنده و به بحر پرتاپ شود چنین خواهد شد<sup>۲۲</sup> و هرچه با ایمان در دعا طلب کنید خواهید یافت.»<sup>۲۳</sup>

## قدرت و اختیار عیسی

(همچنین در مرقس ۱۱:۲۷ - ۳۳ و لوقا ۸:۲۰ - ۱:۲۰)

عیسی داخل عبادتگاه شد و به تعلیم مردم پرداخت. سران کاهنان و بزرگان قوم نزد او آمده پرسیدند: «با چه اجازه‌ای دست به چنین کارهایی می‌زنی و چه کسی این اختیار را به تو داده است؟»<sup>۲۴</sup> عیسی در جواب به آنها گفت: «من نیز از شما سؤالی می‌کنم، اگر به آن جواب بدھید من هم به شما خواهم گفت که با چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنم.<sup>۲۵</sup> آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود و یا از جانب انسان؟» بر سر این موضوع در میان آنها بحثی درگرفت، می‌گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا است او خواهد گفت چرا به او ایمان نیاوردید؟<sup>۲۶</sup> و اگر بگوییم از جانب انسان است، از مردم می‌ترسیم، زیرا همه یحیی را یک نبی می‌دانند.»<sup>۲۷</sup> از این رو در جواب عیسی گفتند: «ما نمی‌دانیم.» عیسی فرمود: «پس من هم به شما نخواهم گفت که با چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنم.»<sup>۲۸</sup>

## مَثَلُ دُوْپِسْر

«نظر شما در این خصوص چیست؟ شخصی دو پسر داشت. او نزد پسر بزرگ خود رفت و به

او گفت: «پسرم، امروز به تاکستان برو و در آنجا کار کن.»<sup>۲۹</sup> آن پسر جواب داد: «من نمی‌روم» اما بعد پشیمان شد و رفت.<sup>۳۰</sup> آنگاه پدر نزد دومی آمد و همین را به او گفت او جواب داد: «می‌روم، پدر،» اما هرگز نرفت.<sup>۳۱</sup> کدامیک از این دو نفر مطابق خواهش پدر رفتار کرد؟<sup>۳۲</sup> گفتند: «اولی.» پس عیسی جواب داد: «بدانید که جزیه‌گیران و فاحشه‌ها قبل از شما به پادشاهی خدا وارد خواهند شد.<sup>۳۳</sup> زیرا یحیی آمد و راه صحیح زندگی را به شما نشان داد و شما سخنان او را باور نکردید ولی جزیه‌گیران و فاحشه‌ها باور کردند و شما حتی بعد از دیدن آن هم توبه نکردید و به او ایمان نیاوردید.

## مَثَلَ باغبانان شرير

(همچنین در مرقس ۱۲:۱۲ - ۱۹:۲۰ و لوقا ۹:۲۰ - ۱۹)

<sup>۳۴</sup> به مَثَلَ ديگري گوش دهيد: مالکي بود که تاکستانی ساخت و دور آن دیواری کشيد و در آن چرخُشتی کند و يك بُرج دидеه‌باني هم برای آن ساخت، آنگاه آنرا به دهقانان سپرد و خود به مسافرت رفت.<sup>۳۵</sup> هنگامي که موسم چيدن انگور رسيد، خادمان خود را نزد باغبانان فرستاد تا انگور را تحويل بگيرند.<sup>۳۶</sup> اما باغبان، خادمان او را گرفته، يكى رالت و كوب کردند و ديگري را کشتند و سومي را سنگسار کردند.<sup>۳۷</sup> صاحب باغ بار ديگر عده بيشرى از خادمان خود را فرستاد. با آنها نيز به همانطور رفتار کردند.<sup>۳۸</sup> بالاخره پسر خود را پيش باغبانان فرستاده گفت: «آنها احترام پسرم را نگاه خواهند داشت.»<sup>۳۹</sup> اما وقتی باغبانان پسر را دیدند به يكديگر گفتند: «این وارث است. بيايد او را بکشيم تا ميراث اش از ما شود.»<sup>۴۰</sup> پس او را گرفته و از تاکستان بiron انداخته به قتل رساني‌ند.<sup>۴۱</sup> هنگامي که صاحب تاکستان بيايد با باغبانان چه خواهد کرد؟<sup>۴۲</sup> آنها جواب دادند: «آن مردان شرير را به عقوبت شدیدی خواهد رساني و تاکستان را به دست باغبانان ديگري مي‌سپارد تا هر وقت موسم ميوه برسد، حصه او را بدنهند.» آنگاه عيسى به آنها فرمود: «آيا تاکون در کلام خدا نخوانده‌ايد: آن سنگي که معماران رد کردند به صورت سنگ اصلی بنا درآمده است. اين کار خداوند است و به نظر ما عجیب می‌باشد.

بنابراین به شما می‌گوییم که پادشاهی خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمراتی شایسته به بار آورد.<sup>۴۴</sup> [اگر کسی بر روی این سنگ بیفتند پارچه‌پارچه خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتند او را غبار خواهد ساخت.]<sup>۴۵</sup>

وقتی سران کاهنان و پیروان فرقهٔ فریسی مثل‌های او را شنیدند، فهمیدند که عیسی به آن‌ها اشاره می‌کند.<sup>۴۶</sup> آن‌ها خواستند او را دستگیر کنند اما از مردم که عیسی را پیامبر می‌دانستند، می‌ترسیدند.

## مثل جشن عروسی

(همچنین در لوقا ۱۵:۲۴ - ۲۴:۱۴)

۱۲ عیسی باز هم برای مردم مثلی آورده گفت:<sup>۴</sup> «پادشاهی آسمان مانند پادشاهی است که برای عروسی پسر خود، جشنی ترتیب داد.<sup>۵</sup> او نوکران خود را فرستاد تا به دعوت شدگان بگویند در جشن حاضر شوند، اما آن‌ها نخواستند بیایند.<sup>۶</sup> پادشاه بار دیگر عده‌ای را فرستاده به آن‌ها فرمود که به دعوت شدگان بگویند: «به جشن عروسی بیایید، چون مهمانی ای که ترتیب داده‌ام آماده است، گاوها و گوساله‌های خود را سر بریده و همه چیز را آماده کرده‌ام.»<sup>۷</sup> اما دعوت شدگان به دعوت او اعتنائی نکردند و مشغول کار خود شدند. یکی به مزرعهٔ خود رفت و دیگری به کسب و کار خود پرداخت<sup>۸</sup> در حالی که دیگران، نوکران پادشاه را گرفته زدند و آن‌ها را کشتند.<sup>۹</sup> وقتی پادشاه این را شنید، غضبناک شد و عساکر خود را فرستاد و آن‌ها قاتلان را کشتند و شهر شان را آتش زدند.<sup>۱۰</sup> آنگاه پادشاه به نوکران خود گفت: «جشن عروسی آماده است، اما دعوت شدگان لیاقت آنرا نداشتند.<sup>۱۱</sup> پس به کوچه‌ها و سرکه‌ها بروید و هر که را یافتید به عروسی دعوت کنید.» آنها رفته و هر که را پیدا کردند - چه نیک و چه بد - با خود آورده و به این ترتیب تالار از مهمانان پُر شد.<sup>۱۲</sup> هنگامی که شاه وارد شد تا مهمانان را ببیند، مردی را دید که لباس عروسی بر تن نداشت. پادشاه از او پرسید: «ای دوست، چطور بدون لباس عروسی

به اینجا آمده‌ای؟» او خاموش ماند.<sup>۱۳</sup> پس پادشاه به ملازمان خود گفت: «دست و پای او را بیندید و او را بیرون در تاریکی بیندازید، جائی که گریه و دندان بر دندان ساییدن است.»<sup>۱۴</sup> زیرا دعوت شدگان بسیارند، اما برگزیدگان کم هستند.»

## مسئلهٔ مالیات

(همچنین در مرقس ۱۳:۱۲-۱۷ و لوقا ۲۰:۲۰-۲۶)

آنگاه پیروان فرقهٔ فریسی نقشهٔ کشیدند که چطور عیسی را با سخنان خودش به دام بیندازند.<sup>۱۵</sup> آن‌ها چند نفر از پیروان خود را همراه عده‌ای از هواداران هیرودیس به نزد عیسی فرستاده گفتند: «ای استاد، ما می‌دانیم که تو مرد راستگویی هستی. چون به ظاهر انسان توجهی نداری و راه خدا را بدون بیم و هراس از انسان، با راستی تعلیم می‌دهی،<sup>۱۶</sup> پس به ما بگو نظر تو در این باره چیست؟ آیا دادن مالیات به امپراطور روم جایز است یا نه؟»<sup>۱۷</sup> عیسی به فریب آنها پی برد و به آنها فرمود: «ای منافقان، چرا می‌خواهید مرا امتحان کنید؟<sup>۱۸</sup> سکه‌ای را که با آن مالیات خود را می‌پردازید به من نشان دهید.» آن‌ها یک سکهٔ نقره به او دادند.<sup>۱۹</sup> عیسی پرسید: «این تصویر و عنوان از کیست؟»<sup>۲۰</sup> آن‌ها جواب دادند: «از امپراطور.» عیسی به آنها فرمود: «پس آنچه را که از امپراطور است به امپراطور و آنچه را که از خداست به خدا بدهید.»<sup>۲۱</sup> آن‌ها که از این جواب حیران شده بودند از آنجا برخاسته رفته‌اند و عیسی را تنها گذاشتند.

## سوال راجع به قیامت

(همچنین در مرقس ۱۸:۱۲-۲۷ و لوقا ۲۰:۲۷-۴۰)

همان روز پیروان فرقهٔ صدوqi که منکر رستاخیز مردگان هستند، پیش او آمدند و از او سؤال نمودند:<sup>۲۲</sup> «ای استاد، موسی گفته است که هرگاه شخصی بدون اولاد بمیرد، برادرش باید با زن او ازدواج کند و برای او فرزندانی بوجود آورد.<sup>۲۳</sup> باری، در بین ما هفت برادر بودند، اولی ازدواج کرد و پیش از آنکه دارای فرزندی شود، مُرد و همسر او به برادرش واگذار شد.

همینطور دومی و سومی تا هفتمی با آن زن ازدواج کردند و بدون اولاد مُردند.<sup>۲۷</sup> آن زن هم بعد از همه مُرد.<sup>۲۸</sup> پس در روز قیامت آن زن همسر کدام یک از آنها خواهد بود، زیرا همه آنها با او ازدواج کرده بودند؟<sup>۲۹</sup> عیسی جواب داد: «شما در اشتباهید! نه از کلام خدا چیزی می‌دانید و نه از قدرت او!<sup>۳۰</sup> در روز رستاخیز کسی نه زن می‌گیرد و نه شوهر می‌کند، بلکه همه در آن عالم مانند فرشتگان آسمانی هستند.<sup>۳۱</sup> اما در خصوص رستاخیز مردگان آیا نخوانده‌اید که خود خدا به شما چه فرموده است؟<sup>۳۲</sup> او فرموده است: من خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم. خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.<sup>۳۳</sup> مردم که این را شنیدند، از تعالیم او حیران شدند.

## حکم بزرگ

(همچنین در مرقس ۱۲:۲۸-۳۴ و لوقا ۱۰:۲۵-۲۸)

وقتی پیروان فرقه فریسی شنیدند که عیسی پیروان فرقه صدوqi را قانع کرده است، دور او را گرفتند<sup>۳۴</sup> و یک نفر از آنها که معلم شریعت بود از روی امتحان از عیسی سؤالی نموده گفت: «ای استاد، کدام یک از احکام شریعت از همه بزرگتر است؟»<sup>۳۵</sup> عیسی جواب داد: «خداآوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام عقل خود دوست بدار.<sup>۳۶</sup> این اولین و بزرگترین حکم شریعت است.<sup>۳۷</sup> دومین حکمی که به همان اندازه مهم است شبیه اولی است، یعنی همسایه خود را مانند خویش دوست بدار.<sup>۳۸</sup> در این دو حکم تمام تورات و نوشته‌های پیامبران خلاصه شده است.»<sup>۳۹</sup>

## مسيح کیست؟

(همچنین در مرقس ۱۲:۳۵-۳۷ و لوقا ۲۰:۴۱-۴۴)

عیسی از آن پیروان فرقه فریسی که دور او ایستاده بودند، پرسید: «نظر شما درباره مسیح چیست؟ او پسر کیست؟» آنها جواب دادند: «او پسر داود است.<sup>۴۰</sup> عیسی از آنها پرسید:

«پس چطور است که داود با الهام از جانب خدا، او را خداوند می‌خواند؟ زیرا داود می‌گوید:

۴۴ «خداوند به خداوند من گفت: بر دست راست من بنشین تا دشمنان تو را زیر پاهای تو  
قرار دهم.»

۴۵ او چطور می‌تواند پسر داود باشد در صورتی که خود داود او را خداوند می‌خواند؟» هیچ کس نتوانست در جواب او سخنی بگوید و از آن روز به بعد دیگر کسی جرأت نکرد از او سؤالی بنماید.

## پیروان فرقهٔ فریسی و علمای دین

(همچنین در مرقس ۱۲:۳۸-۳۹ و لوقا ۴۳:۴۶ و ۴۵:۲۰ و ۴۶:۳۹)

۲۳ آنگاه عیسیٰ به مردم و شاگردان خود گفت: <sup>۲</sup> «چون علمای دین و پیروان فرقهٔ فریسی بر مسند موسی نشسته‌اند، <sup>۳</sup> شما باید به هرچه آن‌ها می‌گویند گوش دهید و مطابق آن عمل نمایید اما از اعمال آنها پیروی نکنید، زیرا خود آن‌ها آنچه می‌گویند، نمی‌کنند. <sup>۴</sup> آن‌ها بارهای سنگین را می‌بندند و بر دوش مردم می‌گذارند در حالی که خود شان حاضر نیستند برای بلند کردن آن بار حتی انگشت خود را تکان دهنند. <sup>۵</sup> هرچه می‌کنند برای تظاهر و خودنمایی است. بازو بندهای خود را کلان تر و دامن چپن خود را درازتر می‌سازند. <sup>۶</sup> آن‌ها دوست دارند در صدر مجالس بنشینند و در کنیسه‌ها بهترین جا را داشته باشند <sup>۷</sup> و مردم در کوچه‌ها به آن‌ها سلام نمایند و آن‌ها را «استاد» خطاب کنند. <sup>۸</sup> اما شما نباید «استاد» خوانده شوید، زیرا شما یک استاد دارید و همهٔ شما برادر هستید. <sup>۹</sup> هیچ کس را بر روی زمین پدر نخوانید، زیرا شما یک پدر دارید، یعنی همان پدر آسمانی. <sup>۱۰</sup> و نباید «پیشووا» خوانده شوید زیرا شما یک پیشووا دارید که مسیح است. <sup>۱۱</sup> کسی در میان شما از همه بزرگتر است که خادم همه باشد. <sup>۱۲</sup> زیرا هر که خود را بزرگ سازد خوار ساخته خواهد شد و هر که خود را فروتن سازد به بزرگی خواهد رسید.

# حکم سر منافقان

(همچنین در مرقس ۱۲:۴۰ و لوقا ۱۱:۳۹-۴۲ و ۴۴:۵۲ و ۴۷:۲۰)

۱۳ وای بر شما ای علمای دین و فریسی ها منافق! شما راه پادشاهی آسمانی را بر روی مردم می بندید، خود تان داخل نمی شوید و دیگران را هم که می خواهند داخل شوند، نمی گذارید.

۱۴ وای بر شما ای علمای دین و فریسیانِ منافق، شما مال بیوه زنان را می خورید و حال آنکه محض خودنمایی دعای خود را طول می دهید، به این جهت شما شدیدترین جزاها را خواهید دید.]

۱۵ وای بر شما ای علمای دین و فریسی ها منافق، شما بحر و خشکی را طی می کنید تا کسی را پیدا کنید که دین شما را بپذیرد. وقتی که موفق شدید، او را دو برابر بدتر از خود تان سزاوار

جهنم می سازید.<sup>۱۶</sup> وای بر شما ای راهنمایان کور، شما می گویید: اگر کسی به عبادتگاه سوگند بخورد چیزی نیست، اما اگر به طلاهای عبادتگاه سوگند بخورد، مجبور است به سوگند خود وفا کند.<sup>۱۷</sup> ای احمقان و ای کوران، کدام مهمتر است، طلا یا عبادتگاهی که طلا را تقدیس

می کند؟<sup>۱۸</sup> شما می گویید: هرگاه کسی به قربانگاه سوگند بخورد چیزی نمی شود، اما اگر به هدایایی که در قربانگاه قرار دارد، سوگند بخورد مجبور است به آن عمل کند.<sup>۱۹</sup> ای کوران!

کدام مهمتر است، هدایا یا قربانگاهی که هدایا را تقدیس می کند؟<sup>۲۰</sup> کسی که به قربانگاه سوگند یاد می کند به آن و به هرچه بر روی آن است، سوگند می خورد.<sup>۲۱</sup> و کسی که به عبادتگاه سوگند می خورد به آن و به خدایی که در آن ساکن است، سوگند خورده است.<sup>۲۲</sup> و هرگاه کسی به آسمان سوگند بخورد، به تخت سلطنت خدا و آن کس که بر آن می نشیند سوگند خورده است.<sup>۲۳</sup> وای بر شما ای علمای دین و فریسیانِ منافق، شما از نعناع و شبیت و زیره دهیک می دهید، اما مهمترین احکام شریعت را که عدالت و رحمت و صداقت است، نادیده گرفته اید. شما باید اینها را انجام

دهید و در عین حال از انجام سایر احکام غفلت نکنید.<sup>۲۴</sup> ای راهنمایان کور! شما پشه را صافی می کنید، اما شتر را می خورید.<sup>۲۵</sup> وای بر شما ای علمای دین و فریسی ها منافق، شما

بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید، در حالی که درون آن از ظلم و ناپرهیزی پُر است.<sup>۲۶</sup> ای فریسی کور، اول درون پیاله را پاک کن که در آن صورت بیرون آن هم پاک خواهد بود.

وای بر شما ای علمای دین و فریسی ها منافق، شما مثل مقبره‌های سفید شده‌ای هستید که ظاهر زیبا دارند، اما داخل آن‌ها پُر از استخوانهای مردگان و انواع کثافات است!<sup>۲۷</sup> شما هم همینطور ظاهراً مردمان درستکار ولی در باطن پُر از ریاکاری و شرارت هستید.

## پیشگویی عقوبت آنها

(همچنین در لوقا ۱۱:۴۷ - ۵۱)

وای بر شما ای علمای دین و فریسی ها منافق، شما مقبره‌های پیغمبران را می‌سازید و بناهایی را که به یادبود مقدسین ساخته شده، تزئین می‌کنید.<sup>۳۰</sup> و می‌گویید: «اگر ما در زمان پدران خود زنده می‌بودیم، هرگز با آنها در قتل پیامبران شرکت نمی‌کردیم.»<sup>۳۱</sup> به این ترتیب تصدیق می‌کنید که فرزندان کسانی هستید که پیغمبران را به قتل رسانیده‌اند.<sup>۳۲</sup> پس بروید و آنچه را که پدران تان شروع کردند به اتمام رسانید.<sup>۳۳</sup> ای ماران، ای افعی‌زادگان، شما چگونه از مجازات دوزخ می‌گریزید؟<sup>۳۴</sup> به این جهت من انبیا، حکما و علماء را برای شما می‌فرستم، اما شما بعضی را می‌کشید و مصلوب می‌کنید و بعضی را هم در کنیسه‌های تان تازیانه می‌زنید و شهر به شهر می‌رانید<sup>۳۵</sup> و از این جهت خون همهٔ نیکمردان خدا که بر زمین ریخته شده، برگردن شما خواهد بود، از هabil معصوم گرفته تا زکریا پسر بَرْخِیَا که او را در بین عبادتگاه و قربانگاه کشید.<sup>۳۶</sup> در حقیقت به شما می‌گوییم، گناه تمام این کارها به گردن این نسل خواهد بود.

## محبت عیسی به اورشلیم

(همچنین در لوقا ۱۳:۳۴ - ۳۵)

ای اورشلیم، ای شهری که پیامبران را بقتل رسانیدی و رسولانی را که به نزد تو

فرستاده شدند سنگسار کردی! چه بسیار اوقاتی که آرزو کردم مانند مرغی که چوچه‌های خود را بزیر پر و بال خود جمع می‌کند، فرزندان تو را به دور خود جمع کنم؛ اما تو نخواستی.<sup>۳۸</sup> اکنون خانه شما خالی به شما واگذار خواهد شد!<sup>۳۹</sup> و بدانید که دیگر هرگز مرا نخواهید دید تا روزی که بگویید: مبارک باد او که به نام خداوند می‌آید.»

## پیشگویی خرایی عبادتگاه در اورشلیم

(همچنین در مرقس ۱:۱۳ - ۲ و لوقا ۶:۵ - ۲۱)

**۲۴** <sup>۱</sup> در حالیکه عیسی از عبادتگاه خارج می‌شد، شاگردانش توجه او را به بناهای عبادتگاه جلب نمودند.<sup>۲</sup> عیسی به آن‌ها گفت: «این بناها را می‌بینید؟ بیقین بدانید که هیچ سنگی از آن بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه فرو خواهند ریخت.»

## سختی‌ها و زحمات

(همچنین در مرقس ۳:۱۳ - ۱۴ و لوقا ۷:۲۱ - ۱۹)

<sup>۳</sup> وقتی عیسی در روی کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش به نزد او آمدند و بطور خصوصی به او گفتهند: «به ما بگو، چه زمانی این امور واقع خواهد شد؟ و نشانه آخر زمان چه خواهد بود؟»<sup>۴</sup> عیسی جواب داد: «احتیاط کنید که کسی شما را گمراه نسازد.<sup>۵</sup> زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت: «من مسیح هستم.» و بسیاری را گمراه خواهند کرد.<sup>۶</sup> زمانی می‌آید که شما صدای جنگ‌ها را از نزدیک و اخبار مربوط به جنگ در جاهای دور را خواهید شنید. ترسان نشوید، چنین وقایعی باید رخ دهد، اما پایان کار هنوز نرسیده است.<sup>۷</sup> زیرا قومی با قوم دیگر و حکومتی با حکومت دیگر جنگ خواهد کرد و قحطی‌ها و زلزله‌ها در همه جا پدید خواهد آمد.<sup>۸</sup> اینها همه مثل آغاز درد زایمان است.

<sup>۹</sup> در آن وقت شما را برای شکنجه و کشنده و تمام خواهند نمود و تمام جهانیان به خاطر ایمانی

که به من دارید، از شما نفرت خواهند داشت<sup>۱۰</sup> و بسیاری ایمان خود را از دست خواهند داد و یکدیگر را تسلیم دشمن نموده، از هم نفرت خواهند داشت.<sup>۱۱</sup> انبیای دروغین زیادی برخواهند خاست و بسیاری را گمراه خواهند نمود.<sup>۱۲</sup> و شرارت بقدرتی زیاد می‌شود که محبت آدمیان نسبت به یکدیگر سرد خواهد شد.<sup>۱۳</sup> اما هرکس تا آخر پایدار بماند نجات خواهد یافت،<sup>۱۴</sup> و این مژدهٔ پادشاهی خدا در سراسر عالم اعلام خواهد شد تا برای همهٔ ملت‌ها شهادتی باشد و آنگاه پایان کار فرا می‌رسد.

## مکروه ویرانگر

(همچنین در مرقس ۱۴:۱۳ - ۲۳ و لوقا ۲۰:۲۱ - ۲۴)

<sup>۱۵</sup> پس هرگاه آن «مکروه ویرانگر» را که دانیال نبی از آن سخن گفت در مکان مقدس ایستاده ببینید (خوانندهٔ خوب توجه کند).<sup>۱۶</sup> کسانی که در یهودیه هستند، به کوه‌ها بگریزند.<sup>۱۷</sup> اگر کسی روی بام خانه‌ای باشد، نباید برای بردن اسباب خود به پائین بیاید<sup>۱۸</sup> و اگر کسی در مزرعه باشد، نباید برای بردن لباس خود به خانه برگردد.<sup>۱۹</sup> آن روزها برای زنان حامله‌دار و شیرده چقدر وحشتناک خواهد بود!<sup>۲۰</sup> دعا کنید که وقت فرار شما در زمستان و یا در روز سبت نباشد، زیرا در آن وقت مردم به چنان رنج و عذاب سختی گرفتار خواهند شد که از ابتدای عالم تا آن وقت هرگز نبوده و بعد از آن هم دیگر نخواهد بود.<sup>۲۱</sup> اگر خدا آن روزها را کوتاه نمی‌کرد، هیچ جانداری جان سالم به در نمی‌برد. اما خدا به خاطر برگزیدگان خود آن روزها را کوتاه خواهد ساخت.

<sup>۲۲</sup> در آن زمان اگر کسی به شما بگویید: «نگاه کن، مسیح اینجا یا آنجا است»، آن را باور نکنید.<sup>۲۳</sup> زیرا اشخاص بسیاری پیدا خواهند شد که به دروغ ادعا می‌کنند، مسیح یا پیامبر هستند و معجزات و عجایب بزرگی انجام خواهند داد به طوری که اگر ممکن باشد، حتی برگزیدگان خدا را هم گمراه می‌کنند.<sup>۲۴</sup> توجه کنید، من قبلًا شما را آگاه ساخته‌ام.<sup>۲۵</sup> بنابراین اگر به شما بگویند که او در بیابان است، به آنجا نروید و اگر بگویند که در اندرون خانه است، باور نکنید.

۲۷ ظهور پسر انسان مانند ظاهر شدن برق درخشان از آسمان است که وقتی از شرق ظاهر شود تا غرب را روشن می‌سازد.<sup>۲۸</sup> هرجا لشهای باشد، لاشخوران در آنجا جمع می‌شوند!

## ظهور پسر انسان

(همچنین در مرقس ۱۳:۲۴ - ۲۷ و لوقا ۲۵:۲۱ - ۲۸)

۲۹ به محض آنکه مصیبت آن روزها به پایان برسد، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد داد، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت و قدرت‌های آسمانی متزلزل خواهند شد.  
۳۰ پس از آن، علامت پسر انسان ظاهر می‌شود و همهٔ ملل عالم سوگواری خواهند کرد و پسر انسان را خواهند دید، که با قدرت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید.<sup>۳۱</sup> شیپور بزرگ به صدا خواهد آمد و او فرشتگان خود را می‌فرستد تا برگزیدگان خدا را از چهارگوش جهان و از کرانه‌های فلک جمع کنند.

## درسی از درخت انجیر

(همچنین در مرقس ۱۳:۲۸ - ۳۱ و لوقا ۲۹:۲۱ - ۳۳)

۳۲ از درخت انجیر درسی بیاموزید: هر وقت شاخه‌های آن جوانه می‌زند و برگ می‌آورند، شما می‌دانید که تابستان نزدیک است.<sup>۳۳</sup> به همان طریق وقتی تمام این چیزها را می‌بینید، بدانید که آخر کار نزدیک، بلکه بسیار نزدیک است.<sup>۳۴</sup> بدانید تا همه این چیزها واقع نشود، مردمان این نسل نخواهند مُرد.<sup>۳۵</sup> آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما سخنان من هرگز از بین نخواهند رفت.

## بی‌خبری از آن روز و ساعت

(همچنین در مرقس ۱۳:۳۲ - ۳۷ و لوقا ۱۷:۲۶ - ۳۰ و ۳۴ - ۳۶)

۳۶ هیچ کس غیر از پدر از آن روز و ساعت خبر ندارد، حتی پسر و فرشتگان آسمانی هم از آن

بی خبرند.<sup>۳۷</sup> زمان ظهور پسر انسان درست مانند روزگار نوح خواهد بود.<sup>۳۸</sup> در روزهای پیش از طوفان یعنی تا روزی که نوح به داخل کشتی رفت، مردم می خوردند و می نوشیدند و ازدواج می کردند<sup>۳۹</sup> و چیزی نمی فهمیدند تا آنکه سیل آمد و همه را از بین بُرد. ظهور پسر انسان نیز همینطور خواهد بود.<sup>۴۰</sup> از دو نفر که در مزرعه هستند، یکی را می برند و دیگری را می گذارند<sup>۴۱</sup> و از دو زن که دستاس می کنند، یکی را می برند و دیگری را می گذارند.<sup>۴۲</sup> پس بیدار باشید، زیرا نمی دانید در چه روزی خداوند شما می آید.<sup>۴۳</sup> به خاطر داشته باشید: اگر صاحب خانه می دانست که دزد در چه ساعت از شب می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت دزد داخل خانه اش بشود.<sup>۴۴</sup> پس شما نیز آماده باشید، زیرا پسر انسان در ساعتی که انتظار ندارید خواهد آمد.

## غلام امین

(همچنین در لوقا ۱۲:۴۱ - ۴۸)

کیست آن غلام امین و دانا که اربابش او را به سرپرستی خادمین خانه خود گمارده باشد تا در وقت مناسب جیره آنها را بدهد.<sup>۴۵</sup> خوشا به حال آن غلام اگر وقتی اربابش برمی گردد او را در حال انجام وظیفه ببیند.<sup>۴۶</sup> بدانید که اربابش اداره تمام مایملک خود را به عهده او خواهد گذاشت.<sup>۴۷</sup> اما اگر آن غلام شریر باشد و بگوید که آمدن ارباب من طول خواهد کشید<sup>۴۸</sup> و به اذیت و آزار غلامان دیگر بپردازد و با میگساران به خوردن و نوشیدن مشغول شود،<sup>۴۹</sup> در روزی که او انتظار ندارد و در وقتی که نمی داند، اربابش خواهد آمد<sup>۵۰</sup> و او را از میان دو پاره کرده، به سرنوشت منافقان گرفتار خواهد ساخت، جائی که گریه و دندان بر دندان ساییدن است.

## مَثَلَ دَهْ دَخْتَرِ جَوَانِ

۱ در آن روز پادشاهی آسمان مثل ده دختر جوان خواهد بود که چراغهای خود را برداشته به استقبال داماد رفتند.<sup>۲</sup> پنج نفر از آنها دانا و پنج نفر نادان بودند.<sup>۳</sup> دختران نادان چراغهای

خود را با خود برداشتند ولی با خود هیچ تیل نبردند.<sup>۴</sup> اما دختران دانا چراغهای خود را با ظرفهای پُر از تیل برداشتند.<sup>۵</sup> چون داماد در آمدن دیر کرد، همگی خواب شان برد.

<sup>۶</sup> در نیمه شب فریاد کسی شنیده شد که می‌گفت: «داماد می‌آید، به پیش او بیایید.» وقتی دختران این را شنیدند همه برخاسته چراغهای خود را حاضر کردند.<sup>۷</sup> دختران نادان به دختران دانا گفتند: «چراغهای ما در حال خاموش شدن است، مقداری از تیل خود تان را به ما بدهید.» آن‌ها گفتند: «نخیر، برای همهٔ ما کافی نیست، بهتر است شما پیش فروشنده‌گان بروید و مقداری تیل برای خود تان بخرید.»<sup>۸</sup> وقتی آن‌ها رفته بخرند، داماد وارد شد. کسانی که آماده بودند با او به مجلس عروسی وارد شدند و در بسته شد.<sup>۹</sup> بعد که آن پنج دختر دیگر برگشته‌اند، فریاد زدند: «ای آقا، ای آقا در را به روی ما باز کن!»<sup>۱۰</sup> اما او جواب داد: «به شما می‌گوییم که اصلاً شما را نمی‌شناسم.»<sup>۱۱</sup> پس بیدار باشید زیرا شما از روز و ساعت این واقعه خبر ندارید.

## مَثَل سه غلام

(همچنین در لوقا ۱۱:۱۹ - ۲۷)

<sup>۱۲</sup> پادشاهی آسمان مانند مردی است که می‌خواست سفر کند. پس غلامان خود را خواسته، اموال خویش را به آنها سپرد<sup>۱۳</sup> و به هر یک به نسبت توانائی اش چیزی داد. به یکی پنج سکه طلا و به دیگری دو سکه و به سومی یک سکه، و پس از آن به سفر رفت.<sup>۱۴</sup> مردی که پنج سکه طلا داشت زود رفت و با آن‌ها تجارت کرد و پنج سکه طلا سود برد.<sup>۱۵</sup> همچنین آن مردی که دو سکه طلا داشت دو سکه دیگر سود آورد.<sup>۱۶</sup> اما آن مردی که یک سکه طلا به او داده شده بود رفت و زمین را کند و پول ارباب خود را پنهان کرد.<sup>۱۷</sup> بعد از مدت زیادی ارباب برگشت و با آن‌ها به تصفیه حساب پرداخت.<sup>۱۸</sup> کسی که پنج سکه طلا به او داده شده بود آمد و پنج سکه‌ای را هم که سود برد بود با خود آورد و گفت: «تو این پنج سکه را به من سپرده بودی، این پنج سکه دیگر هم سود آن است.»<sup>۱۹</sup> ارباب گفت: «آفرین، ای غلام خوب و امین! تو در

امر کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی، من حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در خوشی ارباب خود شریک باش.» <sup>۲۲</sup> آنگاه مردی که دو سکه طلا داشت آمد و گفت: «تو دو سکه به من سپرده، این دو سکه دیگر هم سود آن است.» <sup>۲۳</sup> ارباب گفت: «آفرین، ای غلام خوب و امین! تو در کار کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی و حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در خوشی ارباب خود شریک باش.» <sup>۲۴</sup> سپس مردی که یک سکه به او داده شده بود آمد و گفت: «ای ارباب، من می‌دانستم که تو مرد سختگیری هستی، از جائی که نکاشته‌ای درو می‌کنی و از جائی که نپاشیده‌ای جمع می‌نمائی.» <sup>۲۵</sup> پس ترسیدم و رفتم و طلای تو را در زمین پنهان کردم. بفرما، پول تو این جاست.» <sup>۲۶</sup> ارباب گفت: «ای غلام بدسرشت و تنبیل، تو که می‌دانستی من از جائی که نکاشته‌ام، درو می‌کنم و از جایی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم،» <sup>۲۷</sup> پس به همین دلیل می‌باید پول مرا به صرافان می‌دادی تا وقتی من از سفر بر می‌گردم آن را با سودش پس بگیرم. <sup>۲۸</sup> سکه طلا را از او بگیرید و به آن کس که ده سکه دارد بدهید، <sup>۲۹</sup> زیرا آن کس که دارد به او بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد و آن کس که ندارد، حتی آنچه را هم که دارد از دست خواهد داد. <sup>۳۰</sup> این غلام بی‌فایده را به تاریکی بیندازید، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.»

## روز داوری

<sup>۳۱</sup> وقتی پسر انسان با جلال خود همراه با همهٔ فرشتگان می‌آید، بر تخت پادشاهی خود خواهد نشست <sup>۳۲</sup> و تمام ملت‌های روی زمین در حضور او جمع می‌شوند. آنگاه او مانند چوپانی که گوسفندان را از بزها جدا می‌کند، آدمیان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد. <sup>۳۳</sup> گوسفندان را در دست راست و بزها را در دست چپ خود قرار خواهد داد. <sup>۳۴</sup> آنگاه پادشاه به آنهای که در سمت راست او هستند خواهد گفت: «ای کسانی که از جانب پدر من برکت یافته‌اید! بیایید و وارث سلطنتی شوید که از ابتدای آفرینش عالم برای شما آماده شده است.» <sup>۳۵</sup> چون وقتی گرسنه بودم به من خوراک دادید، وقتی تشنه بودم به من آب دادید، هنگامی که مسافر بودم مرا به خانه خود

بردید، <sup>۳۶</sup> وقتی عریان بودم مرا پوشانیدید، وقتی بیمار بودم به عیادت من آمدید و وقتی که در زندان بودم از من دیدن کردید.» آنگاه نیکان جواب خواهند داد: «ای خداوند چه وقت تو را گرسنه دیدیم که به تو خوراک داده باشیم و یا چه موقع تو را تشه دیدیم که به تو آب داده باشیم؟ <sup>۳۷</sup> چه زمان مسافر بودی که تو را به خانه بردیم یا برخene بودی که تو را پوشاندیم؟ <sup>۳۸</sup> چه وقت تو را بیمار یا محبوس دیدیم که به دیدنت آمدیم؟ <sup>۳۹</sup> پادشاه در جواب خواهد گفت: «بدانید آنچه به یکی از کوچکترین برادران من کردید، به من کردید.»

آنگاه به آنها که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: «ای لعنت شدگان، از من دور شوید و به آتش ابدی که برای شیطان و فرشتگان او آماده شده است بروید، <sup>۴۰</sup> زیرا وقتی گرسنه بودم به من خوراک ندادید، وقتی تشه بودم به من آب ندادید، <sup>۴۱</sup> وقتی مسافر بودم به من منزل ندادید، وقتی برخene بودم مرا نپوشانیدید و وقتی بیمار و محبوس بودم به عیادت من نیامدید.» <sup>۴۲</sup> آنها نیز جواب خواهند داد: «چه موقع تو را گرسنه یا تشه یا مسافر یا عریان یا بیمار یا محبوس دیدیم و کاری برایت نکردیم؟ <sup>۴۳</sup> او جواب خواهد داد: «بدانید آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، در واقع به من نکردید» <sup>۴۴</sup> و آنها به جزای ابدی خواهند رسید، ولی عادلان به زندگی ابدی داخل خواهند شد.»

## دسيسه برضد عيسى

(همچنین در مرقس ۱:۱۴ - ۲ و لوقا ۱:۲۲ - ۲ و يوحنا ۱۱:۴۵ - ۴۵)

<sup>۱</sup> ۲۶ در پایان این سخنان، عیسی به شاگردان خود گفت: <sup>۲</sup> «شما می دانید که دو روز دیگر عید فیصل است و پسر انسان به دست دشمنان تسليم می شود و آنها او را مصلوب می کنند.» <sup>۳</sup> در همین وقت سران کاهنان و بزرگان قوم در قصر قیافا کاهن اعظم جمع شدند <sup>۴</sup> و مشورت کردند که چگونه عیسی را با حیله دستگیر کرده به قتل برسانند. <sup>۵</sup> آنها گفتند: «این کار نباید در ایام عید انجام گردد، مبادا آشوب و بلواي در میان مردم ایجاد شود.»

## تدهین عیسی در بیت عنیا

(همچنین در مرقس ۱۴:۳-۹ و یوحنا ۱۲:۸)

<sup>۶</sup> وقتی عیسی در بیت عنیا در منزل شمعون جذامی بود، <sup>۷</sup> زنی با ظرفی مرمرین پُر از عطر گرانبها پیش او آمد و در حالی که عیسی سر دست رخوان نشسته بود، آن زن عطر را روی سر او ریخت. <sup>۸</sup> شاگردان از دیدن آن عصبانی شده گفتند: «این إسراف برای چیست؟ <sup>۹</sup> ما می‌توانستیم آن را به قیمت خوبی بفروشیم و پولش را به فقرا بدھیم!» <sup>۱۰</sup> عیسی این را فهمید و به آنها گفت: «چرا مزاحم این زن می‌شوید؟ او کار بسیار خوبی برای من کرده است. <sup>۱۱</sup> فقرا همیشه با شما خواهند بود اما من همیشه با شما نیستم. <sup>۱۲</sup> او با ریختن این عطر بر بدن من، مرا برای دفن آماده ساخته است. <sup>۱۳</sup> بدانید که در هر جای عالم که این انجیل بشارت داده شود آنچه او کرده است به یاد بود او نقل خواهد شد.»

## موافقت یهودا برای تسلیم کردن عیسی

(همچنین در مرقس ۱۰:۱۱-۱۴ و لوقا ۲۲:۳-۶)

<sup>۱۴</sup> آنگاه یهودای اسخريوطی که یکی از آن دوازده حواری بود پیش سران کاهنان رفت <sup>۱۵</sup> و گفت: «اگر عیسی را به شما تسلیم کنم به من چه خواهید داد؟» آنها سی سکه نقره را شمرده به او دادند. <sup>۱۶</sup> از آن وقت یهودا به دنبال فرصت مناسبی بود تا عیسی را تسلیم نماید.

## شام عید فِصَح

(همچنین در مرقس ۱۴:۲۱-۱۲ و لوقا ۲۲:۷-۱۴ و ۲۱-۲۳ و یوحنا ۱۳:۲۱-۳۰)

<sup>۱۷</sup> در نخستین روز عید فَطیر شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «کجا می‌خواهی برای تو نان عید فِصَح را آماده کنیم؟» <sup>۱۸</sup> عیسی جواب داد: «در شهر نزد فلان شخص بروید و به او بگوئید: استاد می‌گوید وقت من نزدیک است و فِصَح را با شاگردانم در منزل تو نگاه خواهم

داشت.»<sup>۱۹</sup> شاگردان مطابق امر عیسی عمل کرده نان فِصَح را حاضر ساختند.

۲۰ وقتی شب شد عیسی با دوازده شاگرد خود بر سر دست‌خوان نشست. <sup>۲۱</sup> در وقت صرف غذا فرمود: «بدانید که یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.»<sup>۲۲</sup> آنها بسیار ناراحت شدند و یکی پس از دیگری پرسیدند: «خداؤندا، آیا من آن شخص هستم؟»<sup>۲۳</sup> عیسی جواب داد: «کسی که دست خود را با من در کاسه می‌برد، مرا تسلیم خواهد کرد.<sup>۲۴</sup> پسر انسان به همان راهی خواهد رفت که در راجع به او نوشته شده است، اما وای بر آن کس که پسر انسان توسط او تسلیم شود. برای آن شخص بهتر می‌بود که هرگز به دنیا نمی‌آمد.»<sup>۲۵</sup> آنگاه یهودای خائن در جواب گفت: «ای استاد، آیا آن شخص من هستم؟» عیسی جواب داد: «همانطور است که می‌گویی.»

## شام خداوند

(همچنین در مرقس ۱۴:۲۶ – ۲۲:۲۶ و لوقا ۱۴:۲۰ – ۲۳:۲۵ و اول قرنتیان ۱۱:۲۵ – ۲۶)

۲۶ غذا هنوز تمام نشده بود، که عیسی نان را برداشت و پس از شکرگزاری آن را پاره کرده به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من»<sup>۲۷</sup> آنگاه پیاله را برداشت و پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: «همه شما از این بنوشید<sup>۲۸</sup> زیرا این است خون من که اجرای عهد و پیمان نو را تأیید می‌کند و برای آمرزش گناهان بسیاری ریخته می‌شود.<sup>۲۹</sup> بدانید که من دیگر از میوه تاک نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدرم تازه بنوشم.»<sup>۳۰</sup> پس از آن، سرود فِصَح را خواندند و به طرف کوه زیتون رفتند.

## پیشگویی انکار پِترُس

(همچنین در مرقس ۱۴:۲۷ – ۲۲:۳۱ و لوقا ۳۱:۳۴ – ۳۲:۳۶ و یوحنا ۱۳:۳۶ – ۳۸)

۳۱ آنگاه عیسی به آنها فرمود: «امشب همه شما مرا ترک خواهید کرد، زیرا نوشته شده است:

چوپان را می‌زنم و گوسفندان گله پرا گنده خواهند شد.<sup>۳۲</sup> اما پس از آنکه دوباره زنده شوم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.<sup>۳۳</sup> پِتُرس جواب داد: «حتی اگر همه تو را ترک نمایند، من هرگز چنین کاری نخواهم کرد.»<sup>۳۴</sup> عیسی به او گفت: «بیقین بدان که همین امشب پیش از آنکه خروس بانگ بزند، تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.»<sup>۳۵</sup> پِتُرس گفت: «حتی اگر لازم شود با تو بمیرم. هرگز نخواهم گفت که تو را نمی‌شناسم.» بقیه شاگردان نیز همین را گفتند.

## دعای عیسی در باعث جِتسیمانی

(همچنین در مرقس ۱۴: ۳۹-۴۲ و لوقا ۲۲: ۴۶-۴۷)

<sup>۳۶</sup> در این وقت عیسی با شاگردان خود به محلی به نام جِتسیمانی رسید و به آنها گفت: «در اینجا بنشینید، من برای دعا به آنجا می‌روم.»<sup>۳۷</sup> او پِتُرس و دو پسر زیادی را با خود بُرد. غم و اندوه بر او افتاد<sup>۳۸</sup> و به آنها گفت: «جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است، شما در اینجا بمانید و با من بیدار باشید.»<sup>۳۹</sup> عیسی کمی پیشتر رفت، رو به زمین نهاد و دعا کرده گفت: «ای پدر اگر ممکن است، این پیاله را از من دور کن، اما نه به اراده من بلکه به اراده تو.»<sup>۴۰</sup> بعد پیش آن سه شاگرد برگشت و دید که آنها خوابیده‌اند، پس به پِتُرس فرمود: «آیا هیچ یک از شما نمی‌توانست یک ساعت با من بیدار بماند؟<sup>۴۱</sup> بیدار باشید و دعا کنید تا دچار وسوسه نشوید، روح می‌خواهد، اما جسم نمی‌تواند.»<sup>۴۲</sup> عیسی بار دیگر رفت دعا نموده گفت: «ای پدر، اگر راه دیگری نیست جز این که من این پیاله را بنوشم پس اراده تو انجام شود.»<sup>۴۳</sup> باز عیسی آمده آنها را در خواب دید، زیرا که چشمان ایشان از خواب سنگین شده بود.<sup>۴۴</sup> پس، از پیش آنها رفت و برای بار سوم به همان کلمات دعا کرد.<sup>۴۵</sup> آنگاه نزد شاگردان برگشت و به آنها گفت: «باز هم خواب هستید؟ هنوز استراحت می‌کنید؟ ساعت آن رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.<sup>۴۶</sup> برخیزید، برویم، آن خائن حالا می‌آید.»

## دستگیری عیسی

عیسی هنوز صحبت خود را تمام نکرده بود که یهودا، یکی از دوازده حواری، همراه گروه زیادی از کسانی که سران کاهنان و بزرگان قوم فرستاده بودند به آنجا رسیدند. این گروه همه با شمشیر و چوب مسلح بودند.<sup>۴۸</sup> آن شاگرد خائن به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «کسی را که می‌بوسم همان شخص است، او را بگیرید.»<sup>۴۹</sup> پس یهودا فوراً به طرف عیسی رفت و گفت: «سلام، ای استاد» و او را بوسید.<sup>۵۰</sup> عیسی در جواب گفت: «ای دوست، کار خود را زودتر انجام بده.» در همین موقع آن گروه پیش رفتند و عیسی را دستگیر کرده محکم گرفتند.<sup>۵۱</sup> در این لحظه یکی از کسانی که با عیسی بودند، دست به شمشیر خود بُرد، آن را کشید و به غلام کاهن اعظم زده گوش او را برید.<sup>۵۲</sup> ولی عیسی به او فرمود: «شمشیر خود را غلاف کن. هر که شمشیر کشد به شمشیر کشته می‌شود.<sup>۵۳</sup> مگر نمی‌دانی که من می‌توانم از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده فوج فرشته را به یاری من بفرستد؟<sup>۵۴</sup> اما در آن صورت پیشگوئی‌های کلام خدا چگونه تمام می‌شود؟»<sup>۵۵</sup>

آنگاه عیسی رو به جمعیت کرده گفت: «مگر می‌خواهید یک راهزن را بگیرید که این طور مسلح با شمشیر و چوب برای دستگیری من آمده‌اید؟ من هر روز در عبادتگاه می‌نشستم و تعلیم می‌دادم و شما دست به سوی من دراز نکردید،<sup>۵۶</sup> اما تمام این چیزها واقع شد تا آنچه انبیاء نوشته‌اند به انجام رسد.» در این وقت همه شاگردان او را ترک کرده گریختند.

## عیسی در مقابل شورای یهود

(همچنین در مرقس ۱۴:۱۴ - ۵۳ و ۱۹:۱۴ - ۱۳:۱۸ و یوحنا ۱۴:۶۱ - ۶۳ و ۵۴:۲۲ - ۵۵ و لوقا ۲۲:۵۴ - ۵۵)

آن گروه عیسی را به خانهٔ قیافا، کاهن اعظم، که علمای دین و بزرگان یهود در آنجا جمع شده بودند، بُردند.<sup>۵۸</sup> پترس از دور به دنبال عیسی آمد تا به حوالی خانهٔ کاهن اعظم رسید و داخل شده در میان خدمتکاران نشست تا پایان کار را ببیند.<sup>۵۹</sup> سران کاهنان و تمام اعضای شورا

کوشش می‌کردند، دلیلی بر ضد عیسی پیدا کنند تا بر اساس آن او را به قتل برسانند.<sup>۶۰</sup> اما با وجود اینکه بسیاری پیش رفته و شهادتها دروغ دادند، شورا نتوانست دلیلی پیدا کند. آخر دو نفر بر خاستند<sup>۶۱</sup> و گفتند: «این مرد گفته است: من می‌توانم عبادتگاه را خراب کرده و در ظرف سه روز دوباره بسازم.»<sup>۶۲</sup> کاهن اعظم برخاسته از عیسی پرسید: «آیا به تهمتها که این شاهدان به تو می‌زنند جواب نمی‌دهی؟»<sup>۶۳</sup> اما عیسی خاموش ماند. پس کاهن اعظم گفت: «تو را به خدای زنده سوگند می‌دهم به ما بگو آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟»<sup>۶۴</sup> عیسی جواب داد: «همان است که تو می‌گوئی. اما همه شما بدانید، که بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید.»<sup>۶۵</sup> کاهن اعظم گریبان خود را دریده گفت: «او کفر گفت! آیا شهادتی بالاتر از این می‌خواهید؟ شما حالا کفر او را با گوش خود شنیدید.<sup>۶۶</sup> نظر شما چیست؟» آن‌ها جواب دادند: «او مستوجب اعدام است.»<sup>۶۷</sup> آنگاه آب دهان به صورتش انداخته او را زدند و کسانی که بر رخسارش سیلی می‌زدند،<sup>۶۸</sup> می‌گفتند: «حالا ای مسیح از غیب بگو چه کسی تو را زده است.»

## انکار پترس

(همچنین در مرقس ۱۴:۶۶-۷۲ و لوقا ۲۲:۵۶-۶۲ و یوحنا ۱۵:۱۸-۲۵ و ۲۷-۲۷)

<sup>۶۹</sup> در این وقت پترس در بیرون، در حوالی خانه نشسته بود که خادمه‌ای پیش او آمده گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی.»<sup>۷۰</sup> پترس در حضور همه منکر شده گفت: «من نمی‌دانم تو چه می‌گویی.»<sup>۷۱</sup> پترس از آنجا به طرف در حوالی رفت و در آنجا خادمه دیگری او را دیده به اطرافیان خود گفت: «این شخص با عیسی ناصری بود.»<sup>۷۲</sup> باز هم پترس منکر شده گفت: «من قسم می‌خورم که آن مرد را نمی‌شناسم.»<sup>۷۳</sup> کمی بعد کسانی که آنجا ایستاده بودند، پیش پترس آمده به او گفتند: «البته تو یکی از آن‌ها هستی زیرا از لهجه‌ات پیدا است.»<sup>۷۴</sup> اما او سوگند یاد کرد و گفت: «من این شخص را نمی‌شناسم.» در همان لحظه خروس بانگ زد<sup>۷۵</sup> و پترس به یاد آورد که عیسی به او گفته بود: «پیش از آنکه خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا

نمی‌شناست.» پس بیرون رفت و زارزار گریست.

## عیسی در حضور پیلاطس

(همچنین در مرقس ۱:۱۵ و لوقا ۱:۲۳ - ۲ و یوحنا ۱۸:۲۸ - ۳۲)

۲۷<sup>۱</sup> وقتی صبح شد سران کاهنان و بزرگان قوم در جلسه‌ای تصمیم گرفتند که چگونه عیسی را به قتل برسانند.<sup>۲</sup> پس از آن او را دست بسته برده به پیلاطس، والی رومی، تحويل دادند.

## خودکشی یهودا

(همچنین در اعمال رسولان ۱۸:۱ - ۱۹)

۳<sup>۳</sup> وقتی یهودای خائن دید که سر عیسی حکم شده است، از کار خود پشیمان شد و سی سکه نقره را به سران کاهنان و بزرگان قوم باز گردانید<sup>۴</sup> و گفت: «من گناه کرده‌ام که به یک مرد بی‌گناه خیانت کرده باعث مرگ او شده‌ام.» اما آن‌ها گفتند: «دیگر به ما مربوط نیست، خودت می‌دانی!»<sup>۵</sup> پس او پول‌ها را در عبادتگاه روی زمین ریخت و بیرون رفته خود را حلق‌آویز کرد.<sup>۶</sup> سران کاهنان پول را برداشتند گفتند: «نمی‌شود این پول را به بیت‌المال عبادتگاه ریخت، زیرا خونبها است.»<sup>۷</sup> بنابراین پس از مشورت، با آن پول مزرعه کوزه‌گر را خریدند تا برای بیگانگان مقیم اورشلیم گورستانی داشته باشند.<sup>۸</sup> به این دلیل آن زمین تا به امروز، «مزرعه خون» خوانده می‌شود.

۹<sup>۹</sup> به این وسیله پیشگوئی ارمیای نبی تمام شد که می‌گوید: «آن‌ها آن سی سکه نقره، یعنی قیمتی را که قوم اسرائیل برای او تعیین کرده بود، گرفتند.<sup>۱۰</sup> و با آن مزرعه کوزه‌گر را خریدند. چنانکه خداوند به من فرموده است.»

## بازپرسی از عیسی

(همچنین در مرقس ۱۵:۲-۵ و لوقا ۲۳:۳-۵ و یوحنا ۱۸:۳۳-۳۸)

<sup>۱۱</sup> در این هنگام عیسی را به حضور والی آوردند. والی از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» عیسی فرمود: «همانست که می‌گوییم.» <sup>۱۲</sup> ولی عیسی به تهمت‌های که سران کاهنان و بزرگان قوم به او می‌زدند جوابی نمی‌داد. <sup>۱۳</sup> آنگاه پیلاطس به او گفت: «آیا این شهادت‌های را که بر ضد تو می‌دهند نمی‌شنوی؟» <sup>۱۴</sup> اما او حتی یک کلمه هم جواب نداد به طوری که والی بسیار تعجب کرد.

## حکم قتل عیسی

(همچنین در مرقس ۱۵:۶-۱۵ و لوقا ۲۳:۱۳-۲۵ و یوحنا ۱۸:۳۹-۱۹)

<sup>۱۵</sup> در ایام عید رسم والی این بود که یک زندانی را به خواهش مردم آزاد می‌ساخت. <sup>۱۶</sup> در آن زمان شخص بسیار معروفی به نام بارآبا در زندان بود. <sup>۱۷</sup> وقتی مردم اجتماع کردند، پیلاطس به آنها گفت: «می‌خواهید کدام یک از این دو نفر را برای تان آزاد کنم، بارآبا یا عیسی معروف به مسیح را؟» <sup>۱۸</sup> زیرا او می‌دانست که یهودیان از روی حسد عیسی را به او تسلیم کرده‌اند.

<sup>۱۹</sup> هنگامی که پیلاطس در دیوانخانه نشسته بود، همسرش پیغامی به این شرح برای او فرستاد: «با آن مرد بی‌گناه کاری نداشته باش، من دیشب به خاطر او در خواب‌هایی که دیدم، بسیار ناراحت بودم.» <sup>۲۰</sup> ضمناً سران کاهنان و بزرگان قوم، جمعیت را تشویق نمودند که، از پیلاطس بخواهند که بارآبا را آزاد سازد و عیسی را اعدام کند. <sup>۲۱</sup> پس وقتی والی از آن‌ها پرسید: «کدامیک از این دو نفر را می‌خواهید برای تان آزاد سازم؟» آن‌ها گفتند: «بارآبا را.» <sup>۲۲</sup> پیلاطس پرسید: «پس با عیسی معروف به مسیح چه کنم؟» و آنها یک صدای گفتند: «مصلوبش کن.» <sup>۲۳</sup> پیلاطس سؤال کرده گفت: «چرا؟ چه گناهی کرده است؟» اما آنها با فریادی بلندتر گفتند: «مصلوبش کن.» <sup>۲۴</sup> وقتی پیلاطس دید که دیگر فایده‌ای ندارد و ممکن

است شورشی ایجاد شود، آب خواست و پیش چشم مردم دست‌های خود را شست و گفت:  
«من از خون این مرد بربی هستم! شما مسئولید!»<sup>۲۵</sup> مردم یک صدا فریاد کردند: «خون این مرد  
به گردن ما و فرزندان ما باشد!»<sup>۲۶</sup> پس از آن بارآبا را برای آنها آزاد کرد و فرمان داد عیسی را  
تازیانه بزنند و بسپارند تا مصلوب گردد.

## ریشخند عساکر به عیسی

(همچنین در مرقس ۱۶:۱۵ – ۲۰ و یوحنا ۳:۱۹ – ۲۰)

۲۷ عساکر پیلاطس عیسی را به حویلی قصر والی بردنده و تمام عساکر به دور او جمع شدند.  
۲۸ اول لباس عیسی را در آورده و ردای ارغوانی رنگی به او پوشانیدند<sup>۲۹</sup> و تاجی از خار بافته بر  
سرش نهادند و چوبی به دست او دادند و در برابر او زانو زده به ریشخند می‌گفتند: «درود بر  
پادشاه یهود.»<sup>۳۰</sup> آن‌ها آب دهان بر او انداخته و با چوبی که در دستش بود بر سرش می‌زدند.  
۳۱ آخر از مسخره کردن او دست برداشتند و آن ردا را در آورده لباس خودش را به او پوشانیدند.  
آنگاه او را بردنده تا مصلوب کنند.

## میخکوبه عیسی به صلیب

(همچنین در مرقس ۱۵:۲۱ – ۳۲ و لوقا ۲۳:۴۳ – ۲۶ و یوحنا ۱۷:۱۹ – ۲۷)

۳۲ در سر راه با مردی قیروانی به نام شمعون رویرو شدند و او را مجبور کردند که صلیب عیسی را  
ببرد. ۳۳ وقتی به محلی به نام جُلْجُتا یعنی جُمْجمَه رسیدند،<sup>۳۴</sup> شراب آمیخته به داروی بیهوش  
کننده به او دادند، اما وقتی آن را چشید، نخواست بنوشد.<sup>۳۵</sup> آن‌ها او را به صلیب میخکوب  
کردند. آنگاه بالای لباس او قرعه انداخته میان خود تقسیم نمودند<sup>۳۶</sup> و برای نگهبانی در آنجا  
نشستند. ۳۷ جرم او را بر لوحی به این شرح نوشتند: «این است عیسی، پادشاه یهود» و بر بالای  
سرش نصب کردند.<sup>۳۸</sup> دو راهن را نیز با او مصلوب کردند، یکی در سمت راست و دیگری در  
سمت چپ او.<sup>۳۹</sup> کسانی که از آنجا می‌گذشتند سرهای خود را می‌جنبانیدند و با دشنام به او

می‌گفتند: <sup>۴۰</sup> «تو که می‌خواستی عبادتگاه را خراب کنی و آنرا در سه روز از نوبسازی، اگر واقعاً پسر خدا هستی از صلیب پائین بیا و خود را نجات بده.» <sup>۴۱</sup> همچنین سران کاهنان و علمای دین و بزرگان قوم او را مسخره کرده می‌گفتند: <sup>۴۲</sup> «او دیگران را نجات می‌داد، اما نمی‌تواند خود را نجات دهد. اگر پادشاه اسرائیل است، حالا از صلیب پائین بیاید و ما به او ایمان خواهیم آورد.» <sup>۴۳</sup> او به خدا توکل داشت و می‌گفت که پسر خداست، پس اگر خدا او را دوست داشته باشد او را آزاد می‌سازد.» <sup>۴۴</sup> حتی راهزنانی هم که با او مصلوب شده بودند، همینطور به او توهین می‌کردند.

## مرگ عیسی

(همچنین در مرقس ۱۵:۳۳ - ۴۱ و لوقا ۲۳:۴۹ - ۴۴ و یوحنا ۱۹:۲۸ - ۳۰)

از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر تاریکی تمام زمین را فراگرفت. <sup>۴۵</sup> نزدیک ساعت سه عیسی با صدای بلند فریاد کرد: «ایلی، ایلی، لَمَا سَبَقْتَنِی؟»، یعنی: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟» <sup>۴۶</sup> بعضی از کسانی که آنجا ایستاده بودند این را شنیده گفتند: «الیاس را می‌خواهد.» <sup>۴۷</sup> یکی از آنها فوراً دوید و اسفنج را آورده، در سرکه تر کرد و بر نوک چوبی قرار داده، پیش دهان عیسی برد. <sup>۴۸</sup> اما دیگران گفتند: «بگذارید ببینیم آیا الیاس می‌آید او را نجات دهد یا نه!» <sup>۴۹</sup> عیسی بار دیگر فریاد بلندی کشید و جان سپرد.

در آن لحظه پرده قدس‌الاقداس عبادتگاه از بالا تا به پائین دو پاره شد و چنان زلزله‌ای شد، که تخته سنگ‌ها شگافته <sup>۵۰</sup> و قبرها باز شدند و بسیاری از مقدسین که خفته بودند برخاستند <sup>۵۱</sup> و از قبرهای خود بیرون آمدند، بعد از رستاخیز عیسی به شهر مقدس وارد شدند و بسیاری از مردم آنها را دیدند. <sup>۵۲</sup> وقتی صاحب منصب رومی و افراد او که به نگهبانی از عیسی مشغول بودند، زلزله و همهٔ ماجرا را دیدند بسیار ترسیدند و گفتند: «بدون شک این مرد پسر خدا بود.» <sup>۵۳</sup> عده‌ای از زنان که عیسی را خدمت می‌کردند و به دنبال او از جلیل آمده بودند در آنجا حضور داشتند و از دور جریان را دیدند. <sup>۵۴</sup> در میان آنها مریم مجده، مریم مادر یعقوب و یوسف و

مادر پسران زَبَدِی دیده می‌شدند.

## دفن عیسی

(همچنین در مرقس ۱۵:۴۲-۴۷ و لوقا ۲۳:۵۰-۵۶ و یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲)

در وقت غروب مردی ثروتمندی به نام یوسف که اهل رامه و یکی از پیروان عیسی بود رسید.<sup>۵۷</sup> او نزد پیلاطُس رفت و تقاضا نمود جسد عیسی به او داده شود. پیلاطُس امر کرد که آنرا به او بدهند.<sup>۵۸</sup> یوسف جسد را برده در پارچهٔ کتانی نو پیچید<sup>۵۹</sup> و در قبر خود که نو از سنگ تراشیده بود، قرار داد و آنگاه سنگ بزرگی در پیش آن غلطانید و رفت.<sup>۶۰</sup> مریم مجdalیه و آن مریم دیگر نیز در آنجا مقابل قبر نشسته بودند.

## نگهبانی از مقبره

روز بعد یعنی صبح روز شنبه، سران کاهنان و پیروان فرقهٔ فریسی بطور دسته جمعی پیش پیلاطُس رفته<sup>۶۱</sup> گفتند: «عالیجناب، ما به یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود گفت، که من پس از سه روز از نو زنده خواهم شد.<sup>۶۲</sup> پس امر کن تا روز سوم قبر تحت نظر باشد، و گرنه امکان دارد شاگردان او بیایند و جسد او را بذند و آنگاه به مردم بگویند که او پس از مرگ زنده شده است و به این ترتیب در آخر کار مردم را بیشتر از اول فریب دهند.»<sup>۶۳</sup> پیلاطُس گفت: «شما می‌توانید نگهبانانی در آنجا بگذارید. بروید و تا آنجا که ممکن است از آن محافظت کنید.»<sup>۶۴</sup> پس آن‌ها رفته قبر را مُهر و لَک کرده، نگهبانانی در آنجا گذاشتند تا از قبر نگهبانی کنند.

## رستاخیز عیسی

(همچنین در مرقس ۱۶:۱۰-۱۱ و لوقا ۲۴:۱۲-۱۰ و یوحنا ۲۰:۱-۱۰)

<sup>۱</sup> بعد از روز سَبَّت، در سپیده دَم صبح روز یکشنبه، مریم مجده و آن مریم دیگر به دیدن قبر رفتند.<sup>۲</sup> ناگاه زلزله شدیدی رخ داد، زیرا فرشته خداوند از آسمان نازل شده بسوی سنگ آمد و آن را به کناری غلطانیه بر روی آن نشست.<sup>۳</sup> صورت او مثل برق می‌درخشید و لباس‌هاش مانند برف سفید بود.<sup>۴</sup> از دیدن این منظره نگهبانان از ترس لرزیدند و مانند مرده به زمین افتادند.

آنگاه فرشته به زنان گفت: «نترسید، می‌دانم که به دنبال عیسی مصلوب می‌گردید.<sup>۵</sup> او اینجا نیست. چنانکه خود او قبلًاً گفته بود، پس از مرگ زنده گشت. بیائید و جائی را که او خوابیده بود، ببینید<sup>۶</sup> و زود بروید و به شاگردان او بگوئید که او پس از مرگ زنده شده است و پیش از شما به جلیل خواهد رفت و شما او را در آنجا خواهید دید. آنچه را به شما گفتم به خاطر داشته باشید.»<sup>۷</sup> آن‌ها با عجله و ترس و در عین حال شاد و خوشحال از قبر خارج شدند و دوان دوان رفتند تا این خبر را به شاگردان برسانند.<sup>۸</sup> در بین راه، ناگهان عیسی با آنها رویرو شده گفت: «سلام بر شما!» زنان پیش آمدند و بر قدم‌های او به خاک افتاده در مقابل او سجده کردند.<sup>۹</sup> آنگاه عیسی به آنها فرمود: «نترسید، بروید و به برادران من بگوئید که به جلیل بروند و در آنجا مرا خواهند دید.»

## گزارش نگهبانان

<sup>۱۰</sup> وقتی زنان در راه بودند، بعضی از نگهبانان به شهر رفته آنچه را که واقع شده بود، به سران کاهنان گزارش دادند.<sup>۱۱</sup> سران کاهنان پس از ملاقات و مشورت با بزرگان قوم پول زیادی به عساکر دادند<sup>۱۲</sup> تا اینکه آن‌ها بگویند: «شاگردان او شبانه آمدند و هنگامی که ما در خواب بودیم، جسد را دزدیدند.»<sup>۱۳</sup> و نیز افزودند: «اگر این موضوع به گوش والی برسد، ما خود ما او را قانع می‌کنیم و نمی‌گذاریم که شما به زحمت بیفتید.»<sup>۱۴</sup> پس نگهبانان پول را گرفته مطابق امر آنها عمل کردند و این موضوع تا به امروز در بین یهودیان شایع است.

## ظهور عیسی به شاگردان

(همچنین در مرقس ۱۶:۱۴ - ۱۸ و لوقا ۳۶:۲۴ - ۴۹ و یوحنا ۱۹:۲۰ - ۲۳ و اعمال ۱:۶ - ۸)

<sup>۱۶</sup> یازده شاگرد عیسی به جلیل، به آن کوهی که عیسی گفته بود آنها را در آنجا خواهد دید، رفتند. <sup>۱۷</sup> وقتی آن‌ها عیسی را دیدند، او را پرستش کردند. هر چند که بعضی در شک بودند. <sup>۱۸</sup> آنگاه عیسی پیشتر آمده برای آنها صحبت کرد و فرمود: «تمام قدرت در آسمان و بر روی زمین به من داده شده است. <sup>۱۹</sup> پس بروید و همه ملتها را شاگرد من سازید و آن‌ها را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید <sup>۲۰</sup> و به آنها تعلیم دهید که همه چیزهایی را که به شما گفته‌ام انجام دهند و بدانید که من هر روزه تا آخر با شما هستم.»